

پرچم

دارنده و نویسنده کسروی تبریزی

شماره ویژه پرچم

سال یکم شماره یازدهم

نیمه اول شهریور ۱۳۲۲

بهای سالانه درهمه‌جا ۱۲۰ ریال
(به کمچیزان ۱۰۰ ریال)

از همگی پیشکی گرفته خواهد شد

جایگاه اداره لاله‌زار کوچه مهران - پاساژ بختیاری

شماره تلفون ۶۰۳۶

چاپخانه پیمان

فهرست آنچه در این شماره بچاپ رسیده

خواهش از نمایندگان

چون در آخر شهریور ششماه مهنامه پرچم پایان می پذیرد خواهشمندیم نمایندگان ما حساب ششماهه خود را با دفتر تفریق کرده هرچه پول از بهای خواستاری و از فروش کتابها بدست آمده بفرستند نیز صورتحساب روانه دارند .

شماره های ٦و٧ مهنامه را میخریم

چون شماره های ٦ و ٧ مهنامه در نتیجه پیشآمدی کم آمده اینست نسخه های آنرا هرکس زیاد دارد بماواگزارد یا بفروشد بهای آنرا پول یا کتاب هرچه خوست توانیم داد

دفتر پرچم



پرچم

دارنده و نویسنده کسروی تبریزی

شماره ویژه پرچم

سال یکم شماره یازدهم

نیمه یکم شهریور ١٣٢٢

درهر ماهی دو شماره بیرون آید

آفرید گارا بنام تو و درزینهار تو

این بایای آدمیگری شماست

کسانی می پندارند این شاهراهی که ما می‌نماییم و آمیغها که روشن می گردانیم ، آنان آزادند که بپذیرند یا نپذیرند . می گوئیم : نچنین است . شما که آدمی هستید باید در پی آمیغها باشید ، و چون میبایید تشنه‌وار بپذیرید وپیروی کنید . خدا بشما فهم و خرد داده که یکراه رستگاری که نموده میشود بشناسید و بپذیرید و بادیگران در آن همگام باشید . این بایای آدمیگری شماست وجزاین نتواند بود .

آنانکه از آمیغها رو گردانند و ازشاهراه رستگاری کناره جویند ، ارج آدمیگری خود را از دست داده‌اند ، و گذشته از خودشان مایه تیره روزی و پستی فرزندانشان خواهند بود ، و پس ازهمه ، در پیشگاه آفریدگار شرمنده و سرافکنده خواهند گردید .

گاهی کسانی ستیزه رویی نموده چنین می گویند : « شما آنچه‌میخواهید بگویید ، ما که نخواهیم پذیرفت . می گوییم : این نادانی را پیش از شما جهودان کرده‌اند .



بهانه یکی دو تا نیست .

۱ – انقلاب چیست ؟..

دو تن از جوانان بنزد من آمده و نشسته و بسخن پرداخته یکی از ایشان چنین می گوید : « نوشته های شما را خوانده‌ایم . حرفهاتان راستست . ولی از اینراه دیر به نتیجه میرسید . باید در این مملکت انقلابی بشود ... » . دیگری سخن او را دنبال کرده می گوید : « شما میخواهید از راه تکامل تدریجی اصلاح بشود . ما جوانان تندرویم ما عقیده مان آنست که باید با انقلاب اصلاح فوری کرد » . هنوز من پاسخ نداده آن یکی بار دیگر بسخن آمده چنین گفت : « آری ما عقب مانده ایم باید تندرو باشیم »

گفتم : اینسخنان شما چندان پرتست که من در مانده‌ام چه پاسخی دهم . « انقلاب » نیز از کلمه هاییست که به زبانها افتاده و بی آنکه معنای روشنی از آن بفهمند بکار می برند . من اگر از شما بپرسم : « انقلاب چیست » میدانم که خواهید در ماند . بهر حال شما که خواهان انقلابید آیا نقشه یك انقلابی کشیده وزمینه آماده گردانیده اید ؟ .

گفتند : نه ما مقصودمان اظهار نظر است . عجالتا نقشه‌ای نکشیده‌ایم .

گفتم : از سخنان شما من بیاد آن داستان عامیانه می افتم که می گویند: کسی بخانه دوستی بمهمانی رفته بود میزبان پرسید : خربزه میل دارید ؟. میهمان پنداشت خربزه‌ای هست که میخواهند بیاورند . گفت : « بیاورند کمی میخوریم » میزبان گفت : « می گویم : اگر باشد . »

شما نیز همان را می گویید . یکراهی که گشاده شده و از سالهاست کوششها بکار رفته و پیشرفت روی داده نمی پسندید که دیر بنتیجه می رسد ، و خودتان یك چیزی را پیشنهاد می کنید که تنها نامش در میانست . من بشما چه بگویم ؟.. اگر نکوهش کنم می بینم گناه شما نیست . در دبیرستان و دانشکده حقایقی بشما یاد نداده ، بلکه کوشیده‌اند که با یاد دادن چیزهای بیهوده مغز ها تان فرسوده گردانند و بدینسان از فهم و خرد بی بهره‌تان گزارند . اگر نکوهش نکنم می بینم سرا پا نادانی ، سرا پا نافهمی هستید .

کاش عیب شما این بودی که هیچی نمی فهمید . دیگر این نبودی که با آن نافهمی خود را با فهم و دانش پندارید و بدینسان گردن کشید و گستاخانه باهر کس بسخن پردازید . شما آمده اید بمن برتری می فروشید و می گویید : یکراه بهتری را اندیشیده‌اید . درحالیکه من اگر پرسشهایی از شما کنم بیکی پاسخ نخواهید توانست . دوباره می گویم : شما کلمه انقلاب را بکارمی برید و معنایش نمیدانید . اگر میدانید بگویید ببینیم چیست ؟!. برای آنکه نیك بفهمید که نمیدانید من معنای آنرا بشما روشن می گردانم :

انقلاب (یا بفارسی شوریدن) آنست که یك گروهی ازمردم یکراهی ، یا بهتر گویم یك آیینی برای اصلاح توده‌ای یا اداره کردن کشوری برگزینند و در پیرامون آن راه – یا آن آیین – با یکدیگر همدل‌شده دست بهم دهند و بشورند و رشته حکومت را بدست گیرند و همان راه یا آیین خود را روان گردانند . اینست معنی شوریدن یا انقلاب .

پس می بینید که شوریدن برای خود زمینه میخواهد که باید یکراهی یا آیینی برگزیده شود ، گروهی یکدل و یکزبان میخواهد که چون شوریدند دست بهم دهند و آنرا پیش برند . یك شوریدنی که نتیجه تواند داد جز از این راه نتواند بود . آری گاهی تواند بود که مردمی ازفشار حکومت یابجهت دیگری بیاشوبند وحکومت رابراندازند . ولی آنان چون درمیانشان یگانگی نیست و آنگاه یکراهی یاآیینی از پیش آماده نگردانیده‌اند میان خودایشان کشاکش افتد و هیچ کاری نتوانسته ناچار گردند که به حکومت دیگری (که چه بسا بدتر از آن یکی باشد) گردن گزارند .

یك نمونه‌ای ازاینگونه آشوب داستان ۱۷ آذر ۱۳۲۱ گذشته بود . شما جوانان تهران بپا برخاستید و آشوبی کردید ومیدانی یافتید ، ولی چون راهی یا زمینه‌ای نمیداشتید دو تن باهم یکدل نمی بودید آن رسوایی رخ داد . زیرا بپا برخاستید ، ولی این یکی در اینجا سخن از نان می راند ، آن یکی گفتگو از بدیهای قوام‌السلطنه میکرد ، آندیگری هوا داری از قوام‌السلطنه می‌نمود ، فلان آخوند سخن ازاجرای‌شریعت می‌راند ، فلان جوان‌دم از بلشویکی می‌زد . همچون دیوانگان بهم در آمده نمیدانستید چکار کنید . از انسوی یکدسته فرصت یافته دکانها را تاراج می کردند . همین باشد نتیجه آشفتنی که زمینه و آیین درمیان نباشد .

شما هیچ اینها را نمیدانید . تنها یك نام انقلاب شنیده و بیاد سپرده اید

و به زبان می‌آورید. شما که می گویید: (باید باانقلاب اصلاح گرد)، راهش را بمن روشن گردانید: چنین انگارید که من سخن شما را پذیرفتم و میخواهم اندیشه شما را بپذیرم وهوا دارانقلاب باشم. بگویید چکار کنیم ؟!. انقلاب را چگونه راه اندازیم ؟!. آن اصلاحی که میخواهیم بکنیم چه باشد ؟!. چه چیز هارا برداریم و چه چیز ها را گزاریم ؟!.

اینها را که می پرسیدم هر دو خاموش ایستاده بودند. گفتم: شمااگر از معنی شوریدن آگاه بودید میدانستید که راهیکه ما آغاز کرده‌ایم بهترین راه‌شوریدنست. همین کوششهای مابیك « شوریدن ورجاوندی» خواهدانجامید. داستان شما داستان کودك نافهمیست که پدرش را میدید در باغچه نهال میکارد، و ایراد گرفته می گفت: « اینها که میوه ندارد. درخت میوه دار بکارید که بچینیم و بخوریم » پدرش گفت: « همین نهالست که درخت میوه دار خواهد گردید. درخت میوه دار را نکارند ».

اینرا در جای دیگری هم نوشته ام: کسانیکه بمامیگویند: « کند می روید » نمی‌فهمند. ما ازهمه تندروتریم. زیرا ما براه‌آغاز کرده‌ایم و گام بگام پیش می رویم، ولی دیگران همچنان ایستاده‌اند و تنها بسخن بس می کنند. آنان با همان آرزو در همانجاکه هستند خواهند ماند ولی ما زود یا دیر بسر فرودگاه خواهیم رسید.

دراینجا نیز شما تنها نام انقلاب را می برید ولی ما بآن آغاز کرده‌ایم. شما باآن آرزو بگورخواهید رفت ولی ماگام بگام به نتیجه نزدیك خواهیم شد.

در باره انقلاب یکداستان دیگری می دارم که باید بگویم: دوازده‌سال پیش مردی بنزد من آمدی و رفتی و او نیز همیشه نام انقلاب بردی. یکروز دیدم باز بنزد من آمد و چنین آغاز سخن کرد: «یك انقلابی تهیه کرده ایم تنها پول نداریم. شما اگر چهار هزار تومان پول تهیه کنید و بما قرض دهید ما اقدام می کنیم ».

من در شگفت ماندم که در چنان زمان سختگیری چنین بیباکانه سخن می راند. آنگاه مرا دارا پنداشته چهارهزارتومان وام میخواهد. گفتم: اینسخن بیمعنیست. با این آگاهی وهوشیاری اداره شهربانی‌شماچگونه توانید انقلاب کنید ؟!. چرا خودرا برنج می‌اندازی ؟!. آنگاه بگوببینم چگونه تهیه کرده‌اید؟!. چکار خواهیدکرد ؟!. گفت: « عجالتا پنج و شش نفرهستیم. روزش که برسد

یکدسته می روند وزندان را تصرف می کنند و زندانبان را برداشته از دیوار عشرت آباد بالا رفته اسلحه را ضبط می‌کنند ومی افتند بجان شهـر و بکش بکش ... »

از شنیدن این سخنان خنده‌ام گرفت و گفتم: در تبریز می گویند: مادری پسر کوچکی داشت، او را برد بدکان مسگری که مسگری یاد گیرد. سه‌روز آمد دیگر نیامد. مسگر بدر خانه شان بجستجو رفت واز مادرش پرسید: چرا پسرت نمی‌آید ؟!. گفت می گوید من یادگرفتم. گفت: باین زودی چگونه یاد گرفت ؟!.. گفت می گوید: مس را میگزارند در آتش می‌شود گرم، و می کوبند میشود پهن، کنارهاش بر می‌گردانند میشود دیك. گفت: ناقولا را ببین، خودش یادگرفته هیچی که بمادرش نیز یاد داده است.

گفتم: نیزشما این نقشه‌انقلاب راخودتان یادگرفته‌اید هیچی که‌بدیگران نیز یاد میدهید. با چنین نقشه ای شما دیگر چه نیاز بوام خواستن دارید ؟!. شماکه توانید شهربانی را تصرف کنید واز دیوار عشرت آباد بالا روید، چرا خود را بیانك نرسانید ؟!.

سپس پندش داده گفتم: اینها مالیخولیاست. نتیجه این گفته ها بیش ازآن نخواهد بود که شما را بگیر تأمینات بیندازد و بزندانت فرستد. اگر ازمن میشنوید بیکبار اینها را فراموش گردان. ولی باین پند من گوش نداده چون ازمن نومید شد بنزد آقای بلوری (حاجی میرزا آقا) رفته با او نیزاین سخن را گفته و وام خواسته بود. ولی سه چهار روز دیگر دانستیم که گرفتار گردیده است و بزندان افتاده که ده سال بیش درآنجا میخوابید تا در پیشآمد شهریور ۱۳۲۰ آزاد گردید، واکنون گویا درتبریزاست.

۲ ـ شما چه نتیجه‌ای میخواهید ؟!..

اینها سخنانی بود که با آن دوجوان گفتم و باآنان بیش ازاین‌نبایستی گفت. لیکن چون کسان دیگری درنشست می‌بودند با اینان سخن را دنبال کرده چنین گفتم:

اینکه می‌گویند: « راه شما دیر به نتیجه خواهد رسید » و کسان بسیاری همین را بهانه گرفته اند که با ما نباشند این نیز سخن نا اندیشیده و بیپاییست.

ازآنکسان باید پرسید: شما نتیجه چه چیز را می گویید ؟!. چه نتیجه ای را بدیده گرفته‌اید ؟!.. بهتر است ازاندیشه شما آگاه باشیم.

درزندگانی هر مرد باخردی باید درجستجوی دوچیز باشد: یکی نیکی

و پاکی خودش و خاندانش ، دیگری نیکی و پاکی توده‌اش ، و دراین راه ما هردو نتیجه درمیانست وما دوری یادیری هم نمی‌بینیم .

کسی اگر درآرزوی پاکی و نیکی خود می باشد چه پاکی و نیکی بالا ترازاین که حقایق زندگانی را یادگیرد ، وازپندارهای بیپا ، واز گمراهیهای گوناگون رهاگردد ، وبجای نبرد و کشاکش باهمجنسان خود همدستی بایشان کند ، بجای جنك و خونریزی بابرادران خود همیشه با بدیها بجنگد ؟!. چه پاکی و نیکی بالا تراز آن که یکدینی را بپذیرد که کمترین ایرادی بآن نتوان گرفت ؟!.. چه پاکی و نیکی بالا تراز آن که باآیینی زید که گرامی ترین و گرانمایه ترین همه آیینهاییست که تاکنون بوده است .

مراشگفت افتاده که کسانی می گویند : این نتیجه اش دیر است ، مگر این نتیجه نیست که کسی روانش درست و خردش نیرومند باشد و جهان را با دیده بینش نگرد ، وازدانش ها وازشهریگری وازدین بهره‌ای راکه می‌بایدیابد ، و خودش و خاندانش با پاکی و نیکی زندگی کند ؟!.. چرا این کسان بیاد می‌آورند آلودگیها و ناپاکیهایی راکه دیگران می‌دارند و نادانیهای بسیاری که دچار می‌باشند . آیا این نتیجه ای نیست که کسی ازآنها رها گردد و بیك راه پاکی بیفتد ؟!.

آمدیم دو باره توده : اگر کسانی براستی در آرزوی نیکی و پاکی توده خود می باشند یگانه راه آن نیز همین کوششهای ماست و این چون یگانه راهست نزدیکترین راه نیزمی باشد . دیگر چیزها بماند . اینکه درایران چهارده کیش هست و ازآنسوی دسته های انبوهی نیزبیکبار بیدینند اگر شما میخواستید باین گرفتاری چاره کنید چ می‌توانستید ؟ . آیا می توانستید یکایك آن کیشها را بگیرید و درباره یکایك گمراهیهای آن بگفتگو پردازید ؟!.. آیا از آن راه نتیجه توانستید برد ؟!. آیا می‌توانستید بازور این کیشها رابراندازید ؟!.. چنین کاری توانستی بود ؟!..

همین گرفتاری یك چاره بیشتر نمیداشت ، وآن اینکه معنی راست دین با دلیل های استوار روشن گردد که هرچه جزاز آنست بیپایش دانسته شود . این یگانه راه چاره است و ما نیز این را انجام داده ایم ، و بهترین نشان پیشرفت آنست که با اینهمه تاختهایی که بکیشها می بریم زبان همگی بسته شده است و کسی پاسخی نمی تواند داد . درمیان ملایان اگر یك گفتگویی برخاستی سالها کشاکش افتادی و کتابها ازاینسو وآنسو نوشته شدی ، لیکن شما می بینید

که دربرابر گفته های مابیکبارزبانها بسته شده است وهمیشه بسته خواهد ماند . این نزدیکترین راهی بوده که ماپیش گرفته ایم . جزاین راه دیگری نبوده است ونتوانستی بود .

کسانی می آیند و می گویند : شما ده سال رنج کشیده اید و بنتیجه ای نرسیده‌اید . اینان فراموش می کنند که ما دربرابرخودچهارده کیش وچند گمراهی بزرك دیگری را می‌داریم و بادسته بندیهای بزرگی از بیرون و درون نبرد می کنیم ، ودرچنان زمینه ای این پیشرفتی که ما در ده سال کرده‌ایم بسیار تند بوده است .

بآنان باید گفت : اگر اندیشه شما آنست که ما با این کیشها وگمراهی ها و دسته بندیها نجنگیم و درپی انداختن آنها نباشیم وهمچون دیگران با همه نادانیها ساخته بالشویکی رابا آیت‌الله‌پرستی دریکجاگردآوریم ومیهن پرستی‌را باهواداری از حافظ و خیام سازش دهیم درآنحال چه نتیجه‌ای دردست خواهیم داشت ؟!.. دیگران چه نتیجه ای می‌برند که مابریم ؟!..

اگر اندیشه‌تان اینست که گمراهیها را براندازیم در آنحال باید به پذیرید که ما یکراه بسیارتندی را پیش گرفته ایم . دو باره می گویم : اینکه مادربرابرچهارده کیش وچند گمراهی ودسته‌بندی دیگری ایستاده وزبان همگی را بسته‌ایم همین نشان‌فیروزی ماست . همین نشانست که ماپیشرفت تندی کرده‌ایم .

شما چرا نمی‌اندیشید چگونه یك راهی همه گفته هایش راستست وبسود جهانست و کمترین ایرادی بآن نتوان گرفت ؟! چرا نمی اندیشید که چنین کاری جز باخواست خدا و راهنمایی آن نتوانستی بود ؟!. چرا نمی اندیشید که چنین راهی راست‌ترین و کوتاهترین راه باشد ؟! چرا نمی‌اندیشید که‌چنین گروهی خدا پشتیبانشان باشد ؟!.

۴ - یك ناپاکی که از کسانی سرمیزند .

دراینجا یکداستانی دیگر هم هست ، وآن اینکه کسانی تا می توانند دربرابر ما ایستادگی می کنند و بجلوگیری از پیشرفت میکوشند ، و همیشه در آرزوی آنند که کوششهای ما به نتیجه ای نرسد و آنان میدان یافته زبان به سرکوفت باز کنند وچنین گویند : « دیدید پیش نرود ! » .

این یك رفتار پلیدانه ایست که پیش از ما با مشروطه و مشروطه خواهان کرده‌اند . درجنبش مشروطه خواهی نیز دسته های انبوهی از ملایان و درباریان و دیگران با آن دشمنی نشان دادند و در برابرش ایستادگی

نمودند ، ایلها را بتاخت و تاراج برانگیختند ، درهمه جا مردم عامی رابرآن برآغالانیدند ، پای لشگربیگانه را بکشورباز کردند ، وچون در نتیجه همین کارشکنیها جنبش نتیجه درستی نداد ، آنزمان زبان بریشخند و سرکوفت باز کرده چنین گفتند : « دیدید پیش نرفت ! » یاچنین گفتند : « اینهم مشروطه شما ! » .

اکنون همانرفتار را با ماآغاز کرده‌اند که ازیکسو تا می توانند بجلو گیری می کوشند و ازیکسو می گویند : «این راه بسیار دور است ، پیشرفتش بسیار کند است » .

روزی یکی ازاینان درنشستی ، دربیرون بنام دلسوزی و از درون بنام سرکوفت ، چنین می گت : « پیشرفت شما خیلی بطیئی است » . گفتم : شما نوشته های مارا میخوانید ؟ . . گفت : بعضی راخوانده‌ام . گفتم : آیا تاکنون ایرادی پیدا کرده اید ؟ . . چون میدانست اگر بگوید : پیدا کرده ام خواهیم گفت : ایرادت را بگو ، پاسخ داده چنین گفت : ایرادی پیدانکرده‌ام . گفتم : پس گناه دیر کردن پیشرفت مابگردن تو و مانندگان تست . یکچنین راهی که بگفته خودت ایرادی بآن نیافته‌ای ، نامردانه و نا آدمیانه ازیاوری بآن باز می ایستی . گفت : با یاوری من یکنفر پیش میرود ؟! . . گفتم : همین نشان بیخردی و نافهمی تست . هرکسی در نوبت خود « یکنفر » است . هرکسی پاسخده کارهای خودش میباشد . یك کاری که پیش رود راهش همینست که هر کسی درنوبت خود بآن پشتیبانی کند .

سپس گفتم : برای آنکه شما اندازه گناهکاری خود را بدانید ناچارم مثلی یاد کنم : چنین انگارید که چهار تن در یك اتومبیلی نشسته در بیابانی راه می‌پیمایند و دریك گودالی اتومبیل گیر کرده بیرون نمی‌آید . هرچهار تن بیرون آمده دوتن ازایشان باتومبیل چسبیده می خواهند آنرا از گودال بیرون آورند . لیکن دوتن دیگردر کنار ایستاده یاوری نمی کنند بجای‌خود ، که سرکوفت نیز می‌زنند واز ریشخند بازنمی‌ایستند . شما نیك اندیشید که آندوتن تاچه اندازه پستنهادند . نیك اندیشید که گناهشان تاچه اندازه‌بزرك است . از یکسو در بیرون آوردن اتومبیل که بسود خود آنان نیز بوده همراهی نکرده‌اند . ازیکسو بسرکوفت برخاسته بآن دو تن غیرتمند ریشخند کرده‌اند . درحالیکه‌بیرون نیامدن اتومبیل نتیجه همدستی نکردن ایشان بوده که اگرهمدستی کرده بودندی . اتومبیل در آمده بود . باین حقیقت روشن بی

پروایی کرده و بنامردی خود بالیده چنین گفته اند : « دیدید نمی توانید بیرون آورید ؟! » .

این داستان ازهرباره بارفتار شما راست می‌آید . شما نیز نامردانه با ماهمراهی نمی کنید و درکنار ایستاده بریشخند می پردازید ، و چون در نتیجه رفتار بد نهادانه شما اندك کندی رخ میدهد گناه آنرا نیز بگردن ما می‌اندازید . ببینید اندازه ناپاکیتان چیست . لیکن بدانید چه شما همراهی کنید وچه نامردانه بکارشکنی پردازید ، این ورجاوند جنبش ما پیش خواهد رفت ، ودیری نخواهد کشید که شما ناپاکان سزای این رفتار بدنهادانه خود را دریابید .

گاش ایرادهای دیگران نیز چنان بودی

بتازگی بهائیان ایرادی بشماگرفته اند وآنرا یك فیروزمندی برای خود میشمارند . چگونگی آنکه در مقابل ایراد شما که می نویسید : « باب و بهاء هر دو ازمیان ایرانیان برخاسته بودند چرا بتقلید از پیغمبر اسلام آیه‌های‌عربی بافته اند ؟! مگر کتاب دینی جز بزبان عربی نتواند بود ؟!. » آنان نیز ایراد گرفته می گویند : آقای کسروی خود تبریزی وزبانش ترکیست چرا کتابهائیکه در باره دین نوشته است همه بفارسیست ؟!.

(ازیکنامه آقای ستوان صمدی از میاندواب)

می گویم : کاش ایراد های دیگران نیز چنین بودی . ماازیکسو میشنویم بهائیان در برابر ما بخاموشی گراییده اند و هیچ سخن نمی گویند و نخواهند گفت ، و از یکسو گاهی اینگونه ایراد های خنك را از آنان می شنویم . از اینجا پیداست که آن خاموشی از ناچاریست ، از نداشتن سخنست . اگر سخن داشتندی خاموش نایستادندی .

هر چه هست ما بآنان پاسخ داده می گوییم : ما ایراد گرفته بودیم که بهاءالله وسید باب چرا بازبان مردم سخن نگفته اند . ایراد نگرفته بودیم که چرا با زبان مادری خود (که مازندرانی بوده) سخن نگفته‌اند ، تا این « پاد گویی » بجا باشد . زبان مردم ایران فارسیست و نوشته های ما نیز همه بفارسی بوده و بایستی بود .

ملایان شوشتر بخوانند

از چندی پیش برخی از ملایان شوشتر که‌میانشان کسانی از خویشاوندانم هم‌هست ازاینکه من‌براه پاکدینی پیوسته و کوششهائی دراین راه میکنم درپشت سرم بدگوئی می کنند و هرچه کسان پاکدل و غیرتمند خوزستان بیشتر باین راه رو میاورند و دست برادری و همراهی بما میدهند و در نبردی که با آلودگیها و پراکندگیها بیاری خدا آغاز کرده‌ایم فزونتر همراهی و همکاری می‌نمایند ، این ملایان درپیش عامیانیکه هنوزیوغ بندگیشان را بگردن دارند بد گوئی و بیفرهنگی را فزونتر میسازند ! اینگونه بی‌فرهنگیها که جز ازدلهای ناپاك و پاکسان نافهم سر نمیزند ، اگر چه در نزد ما کوچکترین ارزشی ندارد و نباید بآنها پردازیم ، لیکن چون برخی از این ناپاکان کار بی‌فرهنگی را به بی شرمی و بی‌آزرمی کشانیده‌اند برای‌انکه خودشان بدانند درچه گمراهی فرورفته‌اند و نیز بیچارگانیکه هنوزرشته بندگی آنانرا از گردن نیانداخته‌اند بفهمند که این آقایان روحانی چه هستند واین بدگوئیهایشان چه انگیزه‌ای دارد باین گفتکو می پردازم

آقایان : شما درشوشتر ، شوشتریکه باآن زمین بارده وداشتن رودخانه ای چون کارون ازبرکت سربسیاری آخوند وملا اکنون ویرانه‌پر کثافتی است ، درنزد یك مشت عامیان بیچاره که پرده نادانی در جلو دانش و بینش ایشان فروهشته اید تاکور کورانه بهر جا آنانرا دنبال خود کشید ، بالای منبرها و در نشست هاازمن بدگوئی می کنید .

نخست باید بشما بگویم : از این نسبت های خنده‌آور بمن هرچه بدهید از بدگوئی و بیفرهنگی آنچه نمائید کوچکترین زیانی بما یا دیگر همراهان نخواهید رسانید . اگرشما درآن ویرانه سراهای شوشتر هنوز ندانسته اید من بگویم : بیش از صدسال است که « محاکم تفتیش عقاید » کشیشان دراروپا بر افتاده ونیزسی‌وپنج سال است که « چماق تکفیر » ملایان در ایران‌باجانبازی های غیرتمندانه‌آزادیخواهان ودارزده شدن شیخ فضل‌الله شکسته‌است . وآنگهی چنانکه میدانید من مانند شما برای بدست آوردن روزی چشم بدست و کیسه عامیان ندوخته‌ام و از راه مفتخواری روزگارنمیگذرانم و دکان مردم فریبی‌باز ندارم تااز عامیان بترسم که چون شما و مانندگانتان از گفتن حق بیمی داشته

باشم . میدانید : درگمرك کارمندم ، همان گمرکی که‌شما مفتخوران در جهان پندارتان کارمندانش را درته آتش دوزخ جامیدهید .

«در ماه رمضان گذشته که درتهران بودم یکی از آشنایانم میگفت : دیروز آخوندی دربالای منبر گفت : مرد پارسائی در خواب‌دید قیامت برپاشده و او را برعکس امیدواری خودش بدوزخ کشیدند چون ازگناهش که موجب این کیفر شده پرسید گفتند : چون فلان روز کودك یك گمر کچی را از دهن گرگی گرفته‌ای مستحق آتش دوزخ شده ای . از گوسالگان پای منبر نشین نیزهیچکس ازآخوند نپرسید برای‌چه گمرکچی گری موجب این کیفر است ؟! و آنگهی اگر دستگاه خدا دستگاه چنگیزی هم باشد ، کودك خرد سال را بگناه پدر گرفتن روانیست . »

پس این بی‌فرهنگی هایتان جز پستی و بی‌آزرمی خودشمارانخواهد نمود

من دراین گفتار گذشته ازپرسشهائیکه آقای کسروی بارهاازبزرگانتان کرده‌اند وایرادهای ریشه داری که پیاپی دراین۱۲ساله گرفته وآنان هیچ پاسخی نداده‌اند و حتی، برای گرفتن پاسخ کسانی را بمیانجی گری‌برانگیخته‌اند وآنان خویش‌را به‌نافهمندگی زده وازفرستادن پاسخ بازایستاده‌اند ، ازشما که برخی هم خویشاوندان منید چندپرسش دیگری خواهم کرد . من‌دراین جاپپاس خویشاوندی ازبردن‌نامهاو نگاشتن‌تاریخچه زندگی شماخودداری‌میکنم . لیکن اگربه‌پرسشهایم پاسخ متکی بدلیل خرد پذیرندهید و یا بیکبار در کنج ویرانه‌خودننشسته‌وزبان از بیشرمی نه بندید آنچه باید خواهم نوشت و پرده تزویری که بر دیدگان یك مشت عامیان همشهریم فروکشیده‌اید خواهم درید . تا شما ، شما روحانیون پاکدل را نیك بشناسند و بروحانیت شما پی برند .

اینك پرسش ها :

۱)شما دراین کشور چکاره‌اید ؟ در برابر نان و دیگر خوراکها که میخورید ، رختها که می پوشید ، خانه که می‌نشینید ، و دیگردر بایست‌های زندگی که‌از آنها بهره می‌برید و هر یك ساخته و پرداخته دست صدها رنجبر است ، چه احتیاجی از احتیاجات‌توده را برمیآورید ؟ آیا کسی که در کشوری زیست میکند و از دسترنج دیگران برخوردار میشود و خودکاری ، کاری که احتیاجی ازاحتیاجهای زندگی توده رابرآورد ، انجام نمیدهد مفتخوار نیست ؟!.. آیا آنچه خورد و پوشد و نوشد براو ناروا نمی‌باشد ؟!.. بسا برخی ازشما که نافهمانه بجهان از دریچه چشم صد سال پیش می‌نگرید یا زیرکان‌و فریبکاران

در برابر این پرسش بگوئید : ماکارهای دین را راه می بریم یا بگفته خودتان (حفظه دین) هستیم . دراینصورت من می‌پرسم : چرا درآغاز های اسلام ، در روزگاری که اسلام راست هنوز در میان مسلمانان فرمانروا بود ، همان اسلامیکه شما بنام آن دستگاه مفتخواری و برتری فروشی درچیده و با این کار زشت ریشه اشرابرانداخته‌اید ، چرا چنین گروهی درمیان‌مسلمانان نبوده ؟ چنین گروهی که در رخت و کلاه و ریش‌و عصا خودشانرا از توده جدا گیرند و بمردم برتری فروشند و پی کسب وکاری نروند . چراتاهنگامیکه‌دین چنین (حفظه‌ای) نداشت و اسلام بسادگی و پاکی نخستین بود این دین پیروان خود راکه در نخست تیره های پراکنده زبونی بیش‌نبودند بفرمانروائی جهان آنروزی‌رسانیده ، و از هنگامیکه شما (حفظهٔ دین) پدید آمدید ودستگاه دین فروشی گستردید اینهمه پراکندگی میانه مسلمانان راه یافت و اندازه خواری و زبونی دین بجائی رسیده که امروز پیروان آن در سرتاسر کشورهای اسلامی از مراکش گرفته تا ملایو و از دریاچه اورال تا دریای هند همگی‌در زیر دست دولتهای زورمند آسیا و اروپایند و حالیکه آنان دارند خودتان‌بچشم می‌بینید که از حال‌جهودان بسیار پست تر وسخت تر است اگر شما « حفظهٔ‌دین » هستید چرااین گرفتاری پیروان اسلام دل‌نمیسوزانید .. چرا بچاره آن نمی کوشید ؟! پس «حافظ‌بودنتان» رابرای کی نگاهداشته‌اید ؟ آیابرای‌روزی که توده این کشورچون بومیان‌استرالیا و سرخ پوستان آمریکا بکلی نابود شده باشند ؟!..

اگربگوئید : ما پند میفروشیم (وعظ می کنیم ومزدم‌یگیریم) میگوییم : آیا هنوز ندانسته‌اید که پند فروشی خود گناه بزرگی است ؟! گناهی است که آمرزیدنی نخواهدبود . و آنگهی از این‌پند فروشی چند صدساله‌تان چه‌سودی بدست آمد تا بازهم بآن ادامه دهید وچشم داشته‌باشید دانایان از شما پشتیبانی کنند ؟!.. این‌بابودن هزارها دکان پند فروشی است که اینهمه دروغ و دغل و ناپاکی و دوروئی دراین توده راه یافته و مردم درلجن زار پست خوئی تا گلو فرو رفته‌اند ! پس سود این پند فروشیها چیست ؟! آری راست میگوئید : یك نمونه ازدینی که یاد میدهد این بود که پارسال هنگام شیوع بیماری تیفوس و تیفوئید مردم را درشوشترو دزفول‌بروضه خوانی واداشتید یابسینه زنی ونخل بندی وا داشتید و در رامهرمز و ابادان بطاق بندی برانگیخته و خودتان چون کاهنان بتخانه های آشور و بابل از نادانی عامیان بسود جوئی برخاسته با دعا فروشی و طلسم فروشی‌و آب‌دعافروشی‌وحتی آب دهن فروشی کیسه بیچارگان

را تهی ساختید !. اگر بشوند این اجتماعها زمینه انتشار بیماری هرچه فزونتر شد و گروهی‌نابودشدند ، چیزی بود که شماروحانیون پاك سرشت بآن اهمیتی ندادید . این یك نمونه ازدین آموزیتان می‌باشد که شما وهمردگانتان بتوده‌یاد میدهید . اما بزرك ترانتان دربرابر دستگاه پادشاهی بی مسئولیتی که‌درنجف‌و قم برپادارند ، باافسوس بسیار بایدخستوان باشند که جز پرداختن رساله ونوشتن قانونهای پیچاپیچ بدعبارت در « نجاسات » کاری انجام نمیدهند . دیگر اگر دیکتاتوری بمردم چیره بشود این جانشینان امام راکاری نیست ، اگر بیگانگان مرزکشور را بشکنند و خواربار بیچارگان رابیرند این آقایان «حفظه دین» نباید بان پردازند ، تنها باید زکوة گیرند ، خمس گیرند ، حق امام گیرند ،.و در برابر این مالیاتهای گزاف قانون « مطهرات » نویسند !.

بگفته یکتن از تیزهوشان معلوم نیست پانزده ملیون مردم چند هزار متخصص (رساله نویسی) لازم دارند و در برابر چنین «متخصص » بی ارجی چند ملیون پول در سال باید بپردازند ؟!

۲) شما داستان کتابسوزان ، را دستاویزی گرفته وازاینکه ماکتابهائی‌را سوزانده‌ایم سخت خشمگین شده‌اید . براستی جای بسی افسوس است که شماخود را علما (دانشمندان) می‌نامید ودر سن چهل سالگی و پنجاه سالگی هنوز معنی کتابرا ندانسته‌اید !

برای اینکه باین نادانی خود پی‌برید نخست بشناسانیدن کتاب می‌پردازم : کتاب چندین برك کاغذیاپوست یا آجراست (مانند کتابهای کتابخانه‌آشور بانیپال که در ویرانه شهر اور پیداشده) که برآنها اندیشه‌هائی نوشته شده‌باشد . ارج کتاب از آنجاست که بوسیله آن می‌توان بی‌آنکه نیازی‌به بودن‌صاحب آن افکار باشد افکار نوشته‌شده در کتاب‌را بهرجا و هرکس و نسلهای آینده رسانید . پس کتاب مانند دیگر وسائل وسیله ایست که اگر در جای‌نیک‌بکار برده شود سودمنداست و اگر درجای بدبکار رود زیانمند می‌باشد . پس کتاب بخودی خود یابگفته شما « فی نفس الامر » ارجی ندارد و اگر درآن‌اندیشه های سودمندی نوشته شده‌باشد ، اندیشه هائیکه‌بزندگی آدمیانه توده‌ها سوددهد ارجدارخواهد بود . برعکس اگردر کتاب افکارپست واندیشه های‌شومی نوشته شده چون وسیله بازماندن و پراکنده شدن اندیشه‌های زشت و زیان آور خواهدشد بسیارپست و بی‌ارج است . اکنون اگر چنین کتابهای سراسر زیانی از دوره های تاریکی‌بازمانده و فریبکاران و بدخواهانی‌آنهارا درراه‌نابودی

این توده بکار می برند ، آیابابد برای جلوگیری از زیان آنها بنابود کردن اینگونه کتابها پرداخت یانه؟!

اگر بگوئید : آنچه در کتابی نوشته شده نیك است وباید نگاهداشت براستی وای برنادانی شما ! وای برنادانیتان که‌از نادانی لرهای کوه‌نشین ، که هر چند برگ کاغذرا در جلدی دیدند قرآن پنداشته وبرآن سوگند میحورند ، کمتر نیست . اگر این دلیل را بپذیرید آنگاه آیا ما حق نداریم بگوئیم : بدگوئی شمانشانه فریبکاری و پست‌نهادی است ؟ آیا نشانه‌این نیست که شما آقایان روحانی به‌بلندی نام آفریدگار ارزش نمیدهید ؟ نشانه این نیست که‌شما بهیچ اندیشه‌ای پابندی ندارید و تنها در اندیشه گرمی دکانهای خویش‌هستید ؟.

آقایان روحانی ! من‌از شما می‌پرسم اسلام ازشاعری نکوهش کرده . شما براستی اگر معنی دین‌رامیدانید و غم توده‌رامیخورید ،چرا از شاعران بیهوده گو نکوهش نکردید ؟ چراتوده را از پرداختن باین کار بازنداشتید ؟ این با بودن هزاران مانندگان شما است که صدها هزار شعر در دروغ ، تملق ، هزل میخوارگی ، جبریگری و حتی بیفرهنگی نسبت بآفریدگار سروده شده و چاپ گردیده ، و حتی شعرهای بیشرمانه خیام و قاآنی و ایرج‌میرزا در خانه های‌خود شما راه یافته .

آقایان دیندار ! بچه بازی گذشته از اینکه در نزد خرد بسیار پست و نکوهیده است ، کیفر آن در دین ، همان دینی که شما بنام آن‌نان میخورید ،از کوه‌پرت کردن مرتکب می‌باشد . از آنسوی‌این بابودن شمااست که باب‌پنجم گلستان که شرح این‌بی‌ناموسی پست است درمدرسه‌ها به‌پسران ودختران این توده‌درس داده میشود و شماگذشته از اینکه بجلوگیری برنخاستید پسران‌و دختران‌خودتان را از خواندن آن بازنداشتید !.

آقایان ، دروغ سازی بسیار کار زشتی است و درقرآن حتی افسانه های باستانی (اساطیر الاولین) بنکوهیدگی‌یادشده ، شما چگونه از اینهمه رمانهای شرم و عفت برباده بجلوگیری نکوشیدید و باری توده را از خواندن آنها منع نکردید ؟ آقایان روحانی ! شما ازرواج این زشتیها و مانندهای آنها هیچ جلوگیری نکردید بلکه برای آنکه دکانهایتان از گرمی نیفتد دربرابر آنها روی خوش نشان‌دادید ، و اکنون که مابجلوگیری‌از آسیب این پستیها برخاسته و بکندن ریشه آنها کمربسته‌ایم ازدر همدستی باما پیش نیامدید بجای خود ،از این کوششهای خدا پسندانه نکوهش می کنید ! براستی آفرین بر روحانیت شما

آفرین برخدا پرستی شما !.

۳) در یکماه نیم پیش اخوندی که عمر خود را با بیکاری و مفتخواری گذرانیده بود مرد . شما نزدیك یکماه مردم عامی زبان بسته را دراین روزگار سخت از کار و پیشه باز داشته بسینه زنی و روضه خوانی وا داشته و در کوچه های پر خاك و کثافت شوشتر بجست و خیزهائی مانند جست وخیزهای وحشیان افریقا ، بنوای دهل و سرنا ، برانگیختید !.

من می پرسم : این جست وخیزهای وحشیانه چه دلیل خرد پذیری‌میدارد و جز در نزد وحشیان جنگلی کجا نشانه چیزی تواند بود ؟! اگر گوئید نشانه سوگواری است مامیگوییم کی ودر کجا چنین رسم زشتی در اسلام بوده است؟!. و آنگهی پایگاه این اخوند از پایگاه خود پیغمبر یا امام علی که بالاتر نبوده پس‌چرا یارانشان درمرك‌آنان بچنین نمایشهائی برنخاستند ، و در کوچه‌ها وبازار ها گل بسرمالان دسته نبستند و براه نیافتادند ؟!. اگر این کار ها که عامیان را بانها وا میدارید ثواب دارد ، چرا از خودتان حتی یك تن هم لخت نشدید و گل بسر نمالیدید وسینه نزدید و جست وخیز نکردید ؟!. شما که روحانی هستید وبه پندارتان در ثوابکاری پیشوائید و بااین نام برتری میفروشید چرا از این ثوابکاری باز ایستادید ؟! مرك خوبست اما برای همسایه ؟!.

آقایان : گفتنی بسیار است و اگر من تاکنون چیزی ننوشته‌ام ازآنست که نمیخواهم وقتمان باین کشاکشهای بیهوده تلف شود . زیرا در شما نه‌آن راستی پژوهی است‌که به دلیل گردن‌گذارید و نه آن دلسوزی‌که غم‌بیچارگی مردم خورید .

آقایان ! این گفتگو را در اینجا بپایان میرسانم و چشم براه میمانم تا به بینم در برابر این ایراد ها چه خواهید گفت و چه خواهید کرد .

اهواز ـ محمد علی امام

پرچم : آقایان ملایان بدانند که این پرسشهاییکه امروزازآنان میشود و پاسخ‌نمی توانند داد ، (وزیر کانه خود رانباشیندن می‌زنند)یکروزی خواهدرسید که ناچار باشند باین پرسشها پاسخ دهند . آری یکروز داوری بزرگی با این مردم فریبان دربیشست وخدای آفریدگار بیش از این مهلت بسیاهکاران نخواهد داد .

راه ایراد را هم نمیشناسند

آقای کسروی .

بعضی از دشمنان شما که بااستاذان ادبیات آشنائی دارند میگویند که آقای ۰۰۰۰۰ که یکی از استادان دانشگاهست گفته چون آقای کسروی خودش شعر نمیگوید ازاین جهت با شعر و شعرا مخالف است و اگر میتوانست شعر بگوید همانا باشعر مخالفت نمیکرد . پاسخ اینها را چه باید داد ؟!

اهواز . بهبهانی

پرچم : آری اینسخن راآن استاد دانشگاه و دیگران بار ها گفته اند و همین سخن نمونه یکی از پوچ مغزی ایشان می باشد . استاد دانشگاه را تماشا کن که راه ایرادگرفتن را نیز نمی‌شناسد . بار ها دیده بودم که در دادگاه فلان متهم چون بیسواد و عامیست نمیداند چگونه پاسخ دهد و یا دلیل بیاورد ، و اکنون همان حال را از استاد دانشگاه می بینیم . اما پاسخ :

نخست مگر آدمی هر چیزیرا خود نداشت یانتوانست با آن دشمنی می کند ؟! همین من موزیك زدن و آواز خواندن نمی توانم ، ازخشنویسی نیز بی بهره‌ام ، بسیاری از دانشهای نوین را ازفیزیك و شیمی و ریاضیات عالی و پزشگی و مانند اینها نمیدانم . آیا باآنها دشمنی نموده‌ام ؟! من نه تنها بااینها که نمیدانم دشمنی نکرده‌ام خود همیشه هوا دار آنها بوده‌ام و خواهم بود . از آنسوی من منطق واصول خوانده‌ام و سالها در شناختن ریشه نامها بکوشش پرداخته‌ام . با اینحال گفته‌ام و می گویم : اینها رشته‌های بیهوده ایست . استاد روسیاه چون خودش در پنجاه و شصت سال زندگانیٔ جز هوس بازی و سود جویی نشناخته می بندارد همگی مردم از تیپ او می باشند .

دوم من اگرشعر نگفته‌ام و نمی گویم نه آنست که نتوانسته‌ام و نمی‌توانم . شعر گفتن نچیزیست که یکی همچون من نتواند . من اگر آن بودمی که پی هوس راگیرم ، من نیز بشعر پرداختمی وهمچون دیگران قصیده ها و غزلهایی (نیك یا بد) بیرون ریختمی . من اگر شعر نگفته ام از نتوانستن نبوده . خدا مرا نگه داشته است .

سوم گرفتم که سخن شما راستست ولی ما درایراد های خود به‌شاعران دلیلهایی نیزیاد می کنیم . آیاشما بآن دلیلها چه‌می گویید ؟! از همان حافظ و سعدی وخیام که شما بدانسان بلندشان می گردانید صدها بد آموزیهای زهرناك که نشان نافهمی وتیره درونی ایشانست گرد آورده برخ شماکشیدیم . شما بآنها چه پاسخ می دهید ؟!

باید دشنام را نیز معنی کنیم

بارها میشنویم درنشستی گفتگو ازنوشته های ما بمیان آمده وکسی در آنجا دشمنی نشانداده وبه هایهوی پرداخته ، وچون گفته شده شما ایرادتان بنویسید بفرستیم در پیمان یا در پرچم بچاپ رسد و پاسخ داده شود چنین گفته است : « من نمیخواهم دشنام بشنوم » . نیز بارها شنیده‌ایم کسانی می گویند : « دارنده پیمان بشعرا دشنام میدهد » . همچنین بارها شنیده ایم کسانی بنام نیکخواهی وپندگویی چنین می گویند : « شما که می‌نویسید : نمی فهمید ، نمی دانید ، نادانید ، بیخردید و مانند اینها بمردم برمیخورد . اینها را ننویسید » .

در چند سال پیش در مهنامه ارمغان زیر عنوان « ادبیات » شعر های هجوآمیز انوری را باکمه های زشت آن چاپ می کرد ، ودرهمان حال‌می‌نالید و چنین می نوشت : « دارنده پیمان بحافظ و سعدی دشنام داده است » . آن دشنامهای زشت‌انوری عنوان « ادبیات »دارد ، ولی ماکه می‌گوییم : « سعدی وحافظ یاوه‌گو بوده‌اند » یا جمله هایی را از اینگونه بکارمی‌بریم « دشنام » شمرده می‌شود . آنهمه لعن ونفرین و بدگوییها که در کتابهای ملایان دربارهٔ مردان بزرگی همچون عمر و ابوبکر و دیگران نوشته شده ، وآن لعنت‌نامه های خواجه نصیر و دیگران « تولی » و « تبری » نام دارد ولی ما اگر بگوییم : « آن ملایان تیره درون و نادان بوده اند » ، این دشنامست و باید بگله و ایراد پردازند . در اینجاست که می گوییم : باید دشنام را هم معنی کنیم . در اینجاست که هر کسی باید بشیوه « داوری » ایرانیان آشناگردد .

دراین داوری « حقایق » کمترین‌ارجی راندارد و تنها کینه و دلخواه‌است که‌کارگر تواند بود . هر کسی ازیك سخنی بدش آمد نام آن دشنامست وازهر چه خ شش آمد نام آن « ادبیات » یا « تبری » یا مانند اینها می‌باشد .

مانمیدانیم کسانیکه « حقایق » را نمی‌فهمند (مثلازیان شعرهای حافظ وخیام راکه همچون زهر کشنده‌است درنمی‌یابند ، از آسیب این کیشهای‌پراکنده ناآگاه می باشند ، بس از هزار وسیصد سال هنوز سخن از خلافت ابوبکر یا علی میرانند و صد مانند اینها که بار ها شمرده ایم) ، ما اگر بخواهیم این

نافهمی آنان را یاد کنیم و آگاهشان گردانیم آیا جز جمله‌های « نمی فهمید » یا « نمیدانید » افزار دیگری داریم ؟!.. اگر ما بچنین کسانی نام « نادان » یا « بیخرد » گزاریم آیا دشنام داده‌ایم ؟!..

فسوسا اینان نمیدانند که « دشنام » آن نامیست که بدروغ و برای توهین (نه برای فهمانیدن یك معنایی) ، بکسی گفته شود . نمیدانند که هر جمله ای یا نامی که بکسی برمیخورد دشنام نیست . مثلا کلمه « دزد » بهر کسی گفته شود باو خواهد برخورد . ولی این کلمه در همه جا دشنام نیست . آری اگر کسی آبرومند ودرستکار است وشما بدروغ وبرای توهین اورا « دزد » خوانید دشنام داده اید و او را سزد که از دست شما بداد خواهی برخیزد . ولی اگر کسی کالای شما را دزدیده است وشما میخواهید این کار او را بفهمانید و می گویید : « این دزد است و کالای مرا دزدیده است » این دشنام شمرده نخواهد بود . اگر چنان بودی که بهر کسی « دزد » گفتند دشنام باشد پس بایستی « ادعانامه » ها که در دیوانهای جنایی خوانده میشود یا حکمهایی که دادگاهها می‌دهند دشنامنامه نامیده گردد .

چیزیست بسیار روشن : شما اگر بیك آدم با فهمی بگویید : « خراست » دشنام می‌باشد . ولی اگریك خر چهار پایی را « خر » نامید ، یا بیك آدمی که فهم وخردخودرا ازدست داده راست و کج وسود و زیان نمی فهمد بگویید : « همچون خر نافهمست » دشنام نباشد . این برای فهمانیدن معنی است .

این ایراد را که بهانه جویان بما میگیرند بت‌پرستان عرب به بنیاد گزار اسلام گرفته‌اند . چون آنمرد بزرك به بت پرستان ایراد گرفته می گفت : « چیزیرا که بادست خود میتراشید چگونه می‌پرستید؟!..» یامیگفت : « چگونه می‌پرستید بچیزی که نه‌سودی بشماتواند رساند ونه‌زیانی ؟!. » وآنان ازپاسخ درمانده‌می گفتند : « یسب آلهتنا » (بخدایان مادشنام می‌دهد) . در حالیکه آنمرد بزرك حقایق راباز می‌نمود ومعنی هایی را می‌فهمانید وهیچگاه دشنام نمیداد . اینکه درقرآن گفته شده : « شما و هرانچه جز خدا می پرستید سوزاك دوزخست » با همه تندی زبانش ، و باهمه برخوردی که به بت پرستان می داشت دشنام نمی بود ، بلکه حقیقت را باز می‌نمود

در قران درباره کسانیکه گردن بدلیل نگزارده بروی باورهای بیپا وزیانمند خود ایستادگی می‌نمودند می‌گوید : « آنان همچون چهارپایانند بلکه گمراهتر ازچهارپایانند » . این سخن با این تندیش دشنام نبوده ، بلکه یك حقیقت بسیار

استواری راروشن می گرداند ، چنانکه ما نیز بارها گفته‌ایم ، ارج آدمی و آن جایگاه‌والایی که درمیان‌آفریدگان میدارد‌بافهم وخرداوست ، با راستی‌پژوهی و نیکخواهی اوست . کسانیکه فهم و خرد راازدست داده‌اند که بدلیل گردن نمی گزارند و با حقایق نبرد می کنند و با نادانیهای خود جلو فیروزی و آسایش توده‌ها را می گیرند — چنین کسانی ارج آدمیگری را ازدست داده‌اند و اینست جدایی میانهٔ آنان با گاوان و خران‌نمی باشد . بلکه اینان از گاوان و خران بدترند . زیرا چنانکه گفته‌ایم : گاوان و خران از نخست بی‌بهره‌از فهم وخرد بوده‌اند ولی اینان فهم و خرد را داشته و در سایه نادانیهای خود آنرا بیکاره گردانیده‌اند .

این از راه خشم و توهین نبوده که قرآن آن کسان را چهار پا (یا انعام) نامیده بلکه بدتر ازچهارپا شمرده . بلکه ازروی‌حقیقت بوده . نیز در نتیجه‌همین حقیقت بوده که دستور کشتن‌آنکسان را میداده . یك آدمی‌رانباید کشت و نسزد کشت . ولی چنان کسانی که‌ارج آدمیگری خودرا ازدست داده بودند می‌سزید که بکشند و می بایست که بکشند .

درقرآن جمله هایی تندتر از اینهاهست : « داستان او همچون داستان سگست که اگر بار کنی (یاباو بتازی) له‌له کند ، واگر رهایش کنی له‌له کند ». « همچون داستان خر که کتاب هارا باربرد». ابولهب عموی بنیادگزار اسلام وخود مرد آبرومندی می‌بود . درقرآن بانام ونشان باووزنش نکوهش ونفرین رفته است .

قرآن درباره بت پرستان یا مشرکین می گوید : « بیگمان مشرکان ناپاکند وپس ازاینسال دیگر بمسجد حرام نزدیك نگردند » .

اینها و مانند اینها هیچکدام دشنام نیست و برای فهمانیدن معنیست . نوشته های مانیز همین حال را میدارد وما هیچگاه دشنام نداده ایم و نبایستی دهیم وهرچه نوشته‌ایم معنی راستش را خواسته‌ایم .

ازآنسوی بهانه جویانی که این ایراد را می‌گیرند اگر نیك اندیشیم درهمین کارشان چندآلودگی وبدی درهم می‌باشد ، و این بهانه جوییشان نیز یکچیز ساده‌ای نمی‌باشد . بارهاگفته‌ایم اینان دردهاشان بهم‌آمیخته و هرنادانی که از آنان سرمیزند ریشه ژرفی می‌دارد ، وبرای‌آنکه سخن نیك روشن‌گردد ریشه ها یا انگیزه‌های همین بهانه جویی را باز می نمایم :

نخست : چنانکه گفتیم اینان معنی راست دشنام‌را نمیدانند و اگر بدانند

بروایی بآن نمیدارند . هرسخنی که به‌آنان برخورد دشنام است ، ولی‌خودشان هرچه گفتند دشنام نیست . شما بارها دیده اید دراتوبوس ویا در خیابان دو تن باهم کشمکش میکنند ودشنامها می‌دهند ، وبا اینحال ویکی بدیگری می گوید : « مردکه دشنام چرا میدهی ؟!..»

تنها درباره‌دشنام‌نیست . درهرزمینه‌داوریشان‌چنینست . مافراموش نکرده‌ایم صدها کسان در زمان رضا شاه در روزنامها یا در سخنرانیها یا در پارلمان بآن شاه چاپلوسیهای بی اندازه می نمودند وهمانکه آنشاه افتاد هر کسی‌خود رابکنار گزاشت وبدیگران ایرادگرفت که چرا آنچاپلوسیها را میکردید ؟!..

یکی از آنان بایک حال سادگی می گفت : « من مجبور بودم آن ستایشها را میکردم فلان وبهمان چه می گویند؟! » .

هنوز آن کشاکش از میان نرفته وامروزها درمیان روزنامه‌های تهران همان سخنان درمیانست وهریکی بدیگری می گوید : من مجبور بودم شما چـرا آن چاپلوسیها را می کردید ؟!..

دوم : این یک بهانه‌ای دردست بهانه جویانست که بیکبار درنماننـد وزبانشان بریده نشود . کسانیکه دربرابر گفته‌های ماکمترین پاسخی نمیدارند واز آنسوی گردن براستیها نیز نمیتوانند گزاشت این یک دستاویزی دردست ایشانست . آقای مسعود ازتبریز می نویسد : فلانمرد درنشستی می گفت من برخی ایرادها بنوشته‌های پیمان وپرچم دارم . گفتم : هرایرادی دارید بنویسید . گفت من نمیخواهم دشنام بشنوم . یکمردیکه نیروی راستی پرستی را ازدست هشته ودربرابر حقایق باین ارجداری وباین روشنی ایستادگی نشان میدهد حالش ناگفته پیداست . از اینسوی چون باو فشار آورده می گویند هرایرادی دارید بنویسید برای آنکه شکست بخود راه ندهد آن بهانه را پیش می‌آورد . این درنزد خود خواهان بسیارارجدارست که شکستی بخودراه ندهند . آنان را مانیک می شناسیم . بهر زبونی وپستی وبیآزرمی تن توانند درداد وازهر سرفرازی‌چشم توانند پوشید ، ولی از سخن بیبایی که‌گفته اند نتوانند بازگشت ، وبنا فهمـی خود نتوانند خستوید .

سوم : این یک گونه دلداریست که بخود می‌دهند . درپیش خود چنین میگویند: نه ! ماکه‌درحقیقت‌نادان وبیخرد نیستیم . اینهاراکه پیمان وپرچم می‌نویسد دشنام است . اینست مانیز می گوییم : کج فهمیده‌اید وشما راستی را نادان وبیخرد دیدید، نه آنکه مادشنام داده باشیم .

چهارم : آنان تاتوانند از دشمنی کردن وکار شکنی نمودن باز نایستند ، و این نیز یک عنوانیست که جوانان ساده درون را دلسرد گردانیده از ماجدا سازند . درنشستهامی نشینند ودر نزد جوانان چنین عنوان می کنند : چرانویسنده پرچم دشنام میدهد ؟! هرسخنی دارد بنویسد مردم بخوانند وبپذیرند . یکی نمی گوید : پس چرا تاکنون نپذیرفته اید ؟! . نمی گوید : یکی از سخنانیکه نویسنده پرچم دارد همانست که ناپاکی وتیره درونی شمارا بفهماند . اینهانیز حقایقست که باید گفته شود .

چه بهانه هایی میآورند .

چند روز پیش درجمعیتی بودم . یکنفر ازآنها چنین میگفت ایرانیان هر چند بکوشند نمیتوانند دولت شاهنشاهی پیشین خود را بنیاد گزارند هر مردمی یکزمانی بزرگ و نیرومند خواهند بود و چون آن دوره بپایان رسید دیگر بزرگ نخواهد شد بعضی ها علتش را پرسیدند گفت بدانسانکه دیدیم ایتالیا خواست دوباره امپراطوری پیشین خود را بدست‌آورد وآخرالامر شکست‌خورد و نتوانست پیروزمندگردد امروز دیگر امپراطوری ازآن دیگرانست . شگفت در اینست که اینان خود میگویند اسلام نیز بزرگی خود را کرده است و در ضمن امیدوارند که بار دیگر اسلام جهانگیر گردد وبار دیگر امپراطوری‌پیشین خود را بنیاد دهند .

ببینید که چه دستهائی که دراین کشورکارمیکنند و چه افکار زهرآلودی را درخون این مردم تزریق میکنند این فکر وامثال اینگونه افکار ازیک‌ملیون سرباز برای دیگران بهتر است . اینگونه افکار نا امیدی را در مردم بیشتر خواهد کرد .

(از یك نامه آقای بهبهانی ازاهواز)

پرچم - اینهم از سخنانیست که شنیده ودرآن لجنزار مغزخود جاداده اند واکنون دربرابر ما بیرون می ریزند . بدبختان برای آنکه نیک نشوند صد بهانه‌می‌آورند . نادانان جدایی میانه توده ویکه(فرد) نگزارده‌میپندارند توده نیز همچون یکه پیر شود که دیگر چاره نپذیرد . مادراین باره گفتاری نیز خواهم نوشت .

باز خرده گیری و پاسخ آن

آقای پرویز داریوش می نویسد :

۱ — درشمارهٔ اخیر پرچم قسمت زندگانی من زیر عنوان « چند سخنی از پدرم » صفحهٔ ۳٤۰ سطر ۱۵ نوشته شده است : « بیش از همه طلبه های مدرسه ها.... الخ » و حال آنکه طلبه بروزن فعله درزبان عرب خود جمع است و بمعنی طالبان ، ودر فارسی کنونی خصوصاً بمعنی طالبان علم است وجمع بستن ثانوی آن به « ها » دور از صحت است .

۲ — درخلال سطور پرچم بسیار جا ها دیده میشود که بعداز معدودعدد یك « یاء » نکره نیز اضافه شده است مانند « یك روزی » یا « یك شخصی » و امثال آن که ظاهراً صحیح نیست و باید گفت « یك روز » و یا « روزی » اما در این قسمت تا آنجا که من میدانم عموم نویسندگان دانشمند ایرانی که متولد آذربایگان هستند و در خانهٔ خود بزبان ترکی تکلم میکنند باین اشتباه دچار شده‌اند و خواه ناخواه این لغزش را بکار زده اند !

۳ — لغزش سومین اندکی مهمتراست و ازآنجاکه ممکن است برای عده ای سرمشق قرار گرفته و اینگونه اشتباهات را افزون کنند ناچارشرح بیشتری میدهم .

دریك یا دوسال قبل درمجله « ایران امروز » مقالهٔ درباره « دساتیر » بقلم آقای ابراهیم پورداود استاد دانشگاه تهران نشر یافته بود ودرآن پس از آنکه ازمجعول بودن دساتیر و بالتبع لغات مستعمله آن سخن رفته بود آقای پور داود نویسندهٔ مقالهٔ مذکوره متعرض بعض فرهنگهای فارسی که بعداز طبع دساتیر وسیلهٔ ملا فیروز در هندوستان بطبع رسیده اند ، شده بود . نخستین فرهنگ ها بعقیدهٔ نویسندهٔ مذکور فرهنگ برهان قاطع است که بگمان آنکه آن مقداری لغت فارسی ناب بدست آورده است مقدار زیادی لغات از دساتیر بفرهنگ خود نقل نموده است .

واژهٔ « آمیغ » نیز که درپرچم بمعنی « حقیقت » برگزیده شده است ازجملهٔ همان لغات است . چنانکه در کتاب « لغت فرس » تالیف اسدی طوسی طبع طهران مصحح آقای عباس اقبال صفحهٔ ۲۳۱ چنین مسطور است : آمیغ بمعنی آمیزش بود عنصری گوید :

چو آمیغ برنا شد آراسته　　دو خفته سه باشند برخاسته

رودکی گفت :

آه از این جور بد زمانهٔ شوم　　همه شادی او غمان آمیغ

انتهی

گذشته از شباهت لفظی کامل و بینی که میان آمیغ وآمیز یا آمیزش یافته میشود ، استعمال عنصری و خصوصاً رودکی که مسلما لغات دری را بخوبی میدانسته است بعقیدهٔ من دلیل کافی و وافی صحت معنی آمیغ « آمیزش » به شمار میرود .

وحتی بنقل یکی از رفقا ازفرهنگ جهانگیری این لغت درآنجا نیز به معنی آمیزش آمده است . (زیرا که در حین تسوید این سطور مرا بفرهنگ دست نیست)

البته شما تنها بدیدن فرهنگ برهان قاطع و فرهنگهای متأخر بسنده نکرده‌اید ولابد است که دلیلی محکم دردست دارید . و بسیار متشکر میشوم که مرا نیز برآن آگاه کنید .

می گوییم :

۱ — درباره « طلبه » مامی‌توانیم ازخود نوشته آقای پرویز بخودش پاسخ دهیم . ایشان می نویسند : « طلبه بروزن فعله خود درزبان عربی جمع است » . این‌سخن راستست . چیزیکه هست ماآنرا درزبان فارسی بکاربرده‌ایم . درفارسی «طلبه» را مفرد می‌دانند . مثلا می گویند : « طلبه ها آمدند » ما نیز پیروی از مردم کرده ایم . مانند این ، کلمه « اعیان » و « اخلاق » و « احوال » است که در عربی جمعست ولی در فارسی آنها را درمعنی مفرد بکار می‌برند .

۲ — درکلمه « روزی » یا درمانندهای آن یاء درآخر برای‌ناشناختگی است (نکره بودن) وکلمه یك که مابسرش بیفزاییم برای (وحدت) خواهد بود ، وهیچ باکی نیست که هردو در یکجا گرد آید . هریکی معنی دیگری را می‌فهماند . راستست که اگر « یك » را نیاورده بگوییم « روزی » چون کلمه روز مفرداست یگانگی‌ازخود گلمه فهمیده خواهد شد . بااینحال‌آوردن آن نیزایرادی ندارد ولغزش‌شمرده نشود .

۳ — اگر هم درزمان های پیش بجای « آمیزیدن » « آمیغیدن » گفته میشده و « آمیغ » بمعنی « آمیز » میآمده استامروزدیگر نمی‌آید . ازآنسوی‌اینکه

هایی را که مانیازمندیم وهمینکه دریکفرهنگی دیدیم برمیداریم و یا اگر کسی پیشنهاد کرد بیدرنك می پذیریم نیازی بجستجو در باره آنها ، و اینکه آیا در گذشته در آن معنی بکار می‌رفته یا نمیرفته نمیداریم . زیرا اگر هم در گذشته بآن معنی نیامده است باکی نخواهد بود که ما آنرا بپذیریم و از این پس درآنمعنی بکار بریم . ماخواستمان جستجو از حال گذشته کلمه ها یا پیروی از گذشتگان نیست . بلکه میخواهیم کلمه هایی را در یك معنی هایی که نیازمندیم شناخته گردانیم که درآینده بکار رود ، و اینست گاهی افتاده که کلمه ای را خود پدید آورده‌ایم . (ازشلپ وپرك ومانند اینها) .

پس اگر « آمیغ » و مانند های آنها ساخته بوده است زیانی بکارما نخواهد داشت .

چون با آقای پرویز در بیرون گفتگو نیز شده باین پاسخ کوتاه بس می دنیم . رویهمرفته مامی‌خواهیم فارسی رایك زبان درستی گردانیم ، و در این راه نخواهیم توانست پیروی از گذشتگان کنیم و گفته های انها را پابند خودشناسیم . ماهمان اندازه میخواهیم که درحال آنکه زبانرا درست می گردانیم یکبار آنرا بهم نزنیم که یکزبان بیگانه ای گردد و بخوانندگان دشوار افتد . ولی بهرحال یکزبان جدایی خواهد بود . بهمین نکته است که راهرابسیار کند می‌پیماییم و چندگامی برداشته می ایستیم ، و دوباره گامهایی برمیداریم . آقای پرویز و دیگر جوانان با جربزه نیز هوش واندیشه خود را بیش از همه درزمینه درستی وسامان زبان بکار اندازند ودراین‌زمینه باشد که یادآوریهایی بما کنند . این بمن نخواهدبرخورد که درزمینه زبان لغزشهایی پیدا کنم . ولی‌آنها که آقای پرویز شمرده اند لغزش نبوده است و چنانکه پاسخ دادیم هر یکی عنوانی داشته .

واژه‌ای که نیازمندیم

آقای رضای فرزانه‌ازشهر کرد می‌نویسد : « دربیشتر جاها کلمه « کناس » را بمعنی خسیس بکار می برند آیا میتوان آنرا در نوشته ها بکار برد ؟! . »

می گوییم : در آذربایجان نیز « کنس » که گونه دیگری واژه است درهمان معنی بکار می‌رود . پس می‌توان گفت که یك واژه شناخته فارسیست ودرنوشته ها نیز توان بکار برد . ما خود آنرا پذیرفته پس ازاین بکار خواهیم برد .

از گفتار های پرچم

آیا زر و سیم ثروت نیست؟!

درنامه پرچم اخیراً مقاله «ارزش اسکناس با پشتوانه نیست » را خواندم و در ضمن مقاله اینهم بود که پول « اعم از اسکناس و زر و سیم ثروت نیست » وچون مندرجات پرچم همواره منطقی و روی دلیل است و پاسخ های منطقی را هم از نظر دور نمیدارد این است در این قسمت که اشتباهی بنظرم رسید خواستم نظریات خود را عرض نمایم که اگر اشتباه از طرف بنده باشد رفع شود .

بنده می گویم ارزش اسکناس با پشتوانه است و اگر پشتوانه نباشد اسکناس ارزش ندارد و زر و سیم جزء ثروت است .

در موضوع اولی چنانکه در پرچم هم نوشته شده ومسلم است معاملات در دنیا برحسب‌احتیاج روی مبادله جنسی است وپول (زر وسیم یا اسکناس) از بابت یادداشت رد وبدل میشود که من امروز ده من گندم بشخصی میدهم که بعداز یکماه دو من پنبه بمن بدهد یا در زمستان بیست من ذغال بکسی میدهم که بعد در تابستان سی من جو بدهد برای اینکه اطمینان کامل‌حاصل آید و گیرنده درسر وعده زیر بار تعهد و قرض خود در نرود پول را برای یادداشت میگیرم و بهترین یادداشت ها که حالا در تمام دنیا قبول و مسلم شده زر و سیم است .

(حالا چرا زر و سیم مستقلا برای یادداشت منظور شده و این عمومیت و لیاقت را از کجا پیدا کرده مبحث و موقع جدا گانه لازم دارد)

اکنون که مبادلات و معامله ها زیاد شده و محتاج است .که در معاملات بخروار ها زر و سیم نقل انتقال داده شود علمای اقتصادی برای آسانی کار و راحتی مردم قرار گذاشته اند که این زر و سیم را در جایی جمع کرده و قبض هایی در مقابل آن بمردم بدهند که در جریان داد وستد بکار وا دارند .

و این محل را بانك و این قبض را اسکناس نامیدند و هر وقت دارنده قبض رجوع میکرد مقابل قبض زر و سیم باو می پرداختند و میپردازند و علت این مراجعه و تبدیل همان قبض ها بزر و سیم ضرورت و احتیاجی است که دارنده قبض را وادار باین تبدیل خواهد کرد مثلا من محتاج هستم که دوا یا متاع دیگری از چین و هندوستان و آمریکا بیاورم و جنس محصول خود .

صلاح وصرفه نیست که بچین و هند ببرم یا این متاع را در آنجا خریدار نیست اما این را میدانم که زر وسیم را در تمام دنیا در مقابل متاع قبول دارند آنوقت آنقبض اسکناس را که در مملکت خودم رواج است در خارج از کشور شناسند بایدببرم بصندوقداری «بانك» که زر رسیم مراگرفته ودر عوض قبض‌عندالمطالبه داده مسترد داشته و زر و سیم را گـرفته بهند و چین برده ما یحتاج خود را خریداری نمایم .

عینا مثلی که خود در همانمقاله متذکر شده‌اید که در موقع مبادله اجناس پارچه چوبی برای یادداشت بمردم داده شود که هزار خاندان از مردم جدا شده و شهری بنیاد گزارده اند و یادداشت معامله « پول » را از میـان خودشان تکه چوب قرار داده‌اند واینعمل بشهر های نزدیك هم سرایت کرده در مقابل همان تکه چوب در شهر و دیه های نزدیك هم کفش وچیت و چیز های دیگر می دهند فرض نماییم در شهر اولی یك مرد زیرکی پیدا شده و میگوید مردم این تکه چوب ها جیب و کیسه شما را پاره میکند و در حمل و نقل سنگین و اسباب زحمت است بیـائید این تکه چوب هارا از روی شماره وحساب بمن دهید و در مقابل از کاغذ و یا پوست که علامت مخصوص روی آن زده‌ام بشمابدهم و شما در معامله بیکدیگر بدهید و هر کس هروقت پیش من آورد تکه‌چوبش را خواست فوری بدهم که برای شما هم راحت تر است .

مردم هم اگر اطمینان کردند و امتحان نمودند که هر کس مراجعه بآن مؤمن زیرك میکند تکه چوبش را بدون معطلی میدهد باطمینانشان افزوده و با طیب خاطر تکه چوب هارا برده درمقابل کاغذ یاپوست را (اسکناس)میگیردو شاید ازآنشخص هم ممنون باشند .

حالا یك نفر از این شهر می خواهد بشهر دیگری برود که در آنجا تکه چوب رواج است ولی این کاغذ یا پوست را نمیشناسند این شخص کاغذها را مجبور است که ببرد پیش آنمرد ودرمقابل تکه چوب خودش را گرفته وبشهر دیگر برای خریدن جنس ضروری برود .

و اگر احیاناً آنمرد در دادن پارچه چوب ها اندك تعلل و تسامح نماید فوراً قبض های آنمرد در بازار از اعتبار ساقط شده ومردم برای گرفتن تکه چوب های خود و بدادن قبضهای پوستی و کاغذی هجوم خواهند آورد و شاید بالمآل منجر به ورشکستگی آنمرد بشود و دیگر کسی متاع خود را در مقابل پوستی نخواهد داد و از مشتری تکه چوب معمولی و رواج خودشانرا خواهد

خواست .

پس پارچه چوب بمنزله زر و سیم و آن قبض عین اسکناس است ، و اسکناس بی‌پشتوانه ارزش ندارد و پیدایش اسکناس هم روی این اصل واساس بوده است .

حالا اگر قائل شویم که اسکناس ها غالبا این پشتوانه را ندارند و در کشور های خارج هم زر وسیم درمقابل نمیدهند اعتبار رواجی آنها ازجای‌دیگر است که دارنده اسکناس مطمئن است .

قبل از تشکیل اداره بانك شاهی دریزد عین‌همین کارشده بود که چهار نفر از تجار معروف، و معتبر یزد قبض هایی بمبلغ های مختلف چاپ نموده و هر چهار نفر امضا و مهر و بوجه پولی آن ضمانت کرده بودند و روی آن نوشته شده بود که دارنده این قبض فلان مبلغ (مقدار مبلغی که روی قبض نوشته شده بود) پول قران (پولهای نقره شاهی) از هریك ازاین چهار نفر صاحب امضا بخواهد دریافت خواهد کرد .

چون هر کس مراجعه میکرد فوری پول نقره معمولی آنزمان راباومیدادند کمترمراجعه می‌شد ومدتی درداد وستد معمول بود . شنیدم اگرپاره یافرسوده‌می شد میبردند درعوض کاغذ سالم و درست میگرفتند تا اینکه بعداً بانك شاهی اعتراض نموده و گفت : انتشار این قبض ها مثل اسکناس است و امتیازاسکناس با بانك است ونشر این سکته باسکناس بانك دارد و با دست مامورین دولت موقوف وقدغن گردید . البته این قبضها باعتبار دارایی وتمول آنچهارنفرصاحب امضا که مردم ازاعتبارشان خاطر جمع و مطمئن بودند رواج یافته بود ودارائی واعتبار همان چهار نفر پشتوانه این قبض‌ها بود و مردم اطمینان داشتند که هر وقت این قبض ها را ببرند آن تکه چوب های مرسومی ومعمولی خودشانراپس خواهندگرفت .

حالا ازشرح اجناس که فوق‌العاده در ظاهر بالا میرود آنچه بنظر بنده میرسد عرض نمایم .

این مسئله مسلم است که هرکالا که کمتر شد گران و هرچه که بسیار و فراوان است . ارزان میباشد آب با این فراوانی وارزانی که هست اگر درجایی کمتر پیدا شد بسیار گران بها وارجدار خواهد بود . ازشخص موثقی‌شنیدم که در یکی از منزلهای راه مکه یك مشك کوچك آب رابه چهارلیره طلا خریده بود . البته ازاین خیلی بالاترهم ممکن است (مسئولیت و سزاوارمجازات بودن‌محتکر

هم ازین سبب است که مایحتاج مردم را جمع آوری و حبس کرده باعث کمی و گرانی میشود) .

اکنون که وضع روزگار و تجارت بجهت جنك غیر عادی است و بعضی از کالا ها که از خارج وارد میشد و نمی شود و کم و گران شده که بالطبع میبایست بشود بر کنار بگزاریم .

می بینیم که کالا ها گران نشده بلکه اسکناس بی پشتوانه فراوان شده و میشود که ارزان است . مثلاچون بنا بمبادله جنس است قند سابق منی دوتومان و فلفل هم دو تومان بود حالا قند ده تومان و فلفل هم ده تومان شده که اگر در مبادله یکمن قند بدهیم باز یکمن فلفل بی کم و زیاد میتوانیم بگیریم ویکعدل شکر سابقا یکصدوپنجاه تومان ویکعدل نخ سیصد تومان بود که درمقابل دو عدل شکر یکعدل نخ میدادند اکنون دو عدل شکر سیصد تومان و یکعدل نخ ششصد تومان شده بازدر مقابل دو عدل شکر یك عدل نخ مثل سابق میدهند و همچنین سایر اجناس و اگر در ترقی و تنزل بعضی کالا ها تناسب را از دست داده اند بعلت وسببهای خارجی است که علت آنها را از چیزهای دیگر باید جست .

دلیل دیگراینست که پول نقره سابقی که ده قران را یك تومان میگفتیم و چند سال پیش در بازار بااین اسکناس برابر خرج میشد حالا پنج شش برابر علاوه شده که اگر ده قران سابقی را بدهید پنجاه یا شصت ریال اسکناس بشما میدهند پس اگر کاغذی که برای روزنامه میخرند و پوطی ٤٠٠ ریال مثلا میدهند اگر پول نقره سابقی را بدهید بهفت تومان (٧٠ ریال) میخرید زارع دهاتی پیش از جنك یکمن گندم میداد دو ذرع چیت یا یك چارك قند میخرید حالا هم میخرد .

پس معلوم شد که اجناس چندان ترقی نکرده . (بازمیگویم که بعضی کالا ها ازقبیل دوا واجناس خارجی دیگررا از این کلیات باید استثنا کرد و جداگانه منظور نمود)

بلکه اسکناس فراوان شده یااحتمال فراوانی زیادرامیدهند واگردولت جلو اسکناس بی پشتوانه را نگیرد و مهمانان عزیز اصرار در زیادی اسکناس برای مصرف خودشان بنمایند اعتبار اسکناس بکلی ازبین رفته ودارنده هر کالامجبور خواهد شد و حق خواهد داشت که جنس خود را معامله با تبادل جنس دیگر بکند نه با اسکناس زیرا که اسکناس نیقولای روسیه و مارك آلمان وقبضهای

بی پشتوانه سایر دولت هارا درجنك گذشته دیدند .

دولت حالا میتواند که دیگر نشرجدید اسکناس را چندی موقوف نموده و اسکناسهای موجودی را بوسیله مالیاتها و استقراض های داخلی جمع آوری نماید که ورقه های قرضه پنجساله با نوع معینی چاپ کرده و با تشویق‌های گوناگون و بل بالاجبار متمولین را وا دار بخریداری آن بنماید و درهر سال یك خمس آنرا بابت مالیات وگمرك و غیره قبول نماید که باینطریق اسکناس جمع آوری شده و کمتر گردد و اعتبار خود را بدست بیاورد . و اینکه پول آیا ثروت است یا نه پول ، اگرمقصود طلا و نقره است وکاغذی که در مقابل طلا و نقره دارد چرا جزء ثروت نباشد .

بدیهی است هرکالایی که خریدار دارد ودر مقابل آن دارنده آن کالا بهر چه احتیاج دارد میدهند و تبدیل مینمایند ثروت است و تمام محصولات زمینی هم اینحال را دارد اگر محصول یکنفر پنبه باشد و کسی پیدا نشود که مازاد از احتیاج او را بخرد و در مقابل گندم یا شکر باو بدهد آنوقت این پنبه هم ثروت نیست .

ثانیا زر و سیم از فلزات است ودر ضمن سایر فلزات جزء ثروت است . مگر مس و قلع وآهن و جیوه جزء ثروت نیست ؟! زر وسیم هم یکی از آنها است چون فلزات بعلت کمی و فروانی در مقابل یکدیگر ارزان و گران هستند و زر و سیم هم که از تمامی آنها بسیار کمتر بدست میآید گران و مرغوب تر است اگر از معادن قرجه داغ خروار ها آهن تهیه کنیم در عین حال که جزء ثروت است بروسیه که نزدیکتر است برده ودر مقابل قندچیت روسی بخواهیم شاید درروسیه نخرند . چرا خودش آهن دارد و احتیاج هم ندارد . اما اگراز معدن دیگر طلا استخراج شود آن را باطمنان در روسیه و در تمام جهان قبول کرده و در مقابل بهر کالا که دارندهٔ طلا احتیاج دارد میدهند پس آنهم در جزء ثروت و برای رفع احتیاج ضروری تر می باشد . اگر باندازه فراوانی مس در روی زمین بوده و مردم طشت و دیك خود را از طلا می ساختند و ازشر سم و مخارج سفید گری خلاص میشدند می گفتیم که طلا هم جزء ثروت است و طرف احتیاج حالا که کم شده محل مصرف را نوع دیگری پیدا کرده .

این موضوع شرح مفصل تر از این لازم دارد که قلم بنده آن توانایی را ندارد .

تبریز م . ن .

پرچم : ما دوست میداریم از این گونه گفتار ها بیشتر نوشته شود . در باره اینکه زر و سیم ثروت است یا نه باز سخن خواهیم راند .

از پشتیبانان پیمان

آقای هاشمیزاده در چهار سال پیش به راهنمایی آقای گرجی در بندر گز با پیمان آشنا گردیدند ودراندك زمانی پیشرفت نیکی کرده بما پیوستند ودراین چندگاهه در هر کجا که بوده‌اند بکوششهای پاکدلانه سودمندی برخاسته‌اند وهمیشه با گمراهان در گفتگو بوده‌اند . خوانندگان پرچم بنام ایشان آشنایند وگاهی نوشته ای نیز از ایشان خوانده اند . اینجوان نمونه پاکدلیست ، و این تکانی که امروز در اینگونه مردان پدیدار است بهترین نشانست که توده ایران با همه آلودگیهای هزارساله نچنانست که جای نومیدی باشد .



آقای هاشمیزاده

آقای ابوالقاسم کهن دیزی از کسانیست که تازه براه ماه آشنا شده اند . ولی در میاندواب در کوشش به پراکندن آمیغها و در نبرد باگمراهیها با آقای مجلد و دیگران همراه میباشند .

ما امیدمندیم که این کوششهای جوانمردانه و پاکدلانه که درهر گوشه‌ای از کشور بادست یکدسته از نیکمردان پیش میرود بزودی نتیجه نمودار و سترسایی از آنها پدید خواهد آمد .



آقای کهندیزی

از پشتیبانان پیمان



آقای علی کشاورزی

آقای کشاورزی از دبیران اهوازند و در آنجا با پیمان و راه آن آشنا گردیده بپاکدینی گراییده‌اند .

امسال چندتن از یاران اهواز ، در سه ماهه تابستان بشهرهای دیگر رفته‌اند که هر یکی درجایی به‌پراکندن آمیغ ها می کوشند . از جمله آقای کشاورزی بزادگاه خود خرم آباد رفته در آنجا همراه آقای کشمیری بکوششهایی پرداخته اند و ما امید مندیم در آنجا در میان تاریکیهای نادانی چراغ تابناك پاکدینی رافروزان خواهند گردانید .

آقای رفیع زاده نیزازدبیران اهواز؛ و در آنجا با پاکدینی آشنا گردیده اند . چنانکه یکبار دیگر نیز گفته‌ایم ما بپاکدینی دبیران که آموزگاران و فرهیختاران نو خاستگانند ارج بیشتر می گزاریم . اینان خواهند توانست ازنخست نوآموزان‌را بآمیغ ها آشنا گردانند . اگرچه تااین برنامه فرهنك هست جز زیان ازدبیرستانها و دانشکده ها چشم نتوان داشت . چیزیکه هست این نیك مردان ازآن زیان بسیار توانند کاست بلکه باراهنماییهای خود جوانان را بخواندن کتاب های ما ویادگرفتن آمیغها توانندبرانگیخت. این کار بسیار نیکیست که‌آنان توانند کرد .



آقای رفیعزاده

بساگمشدگان که باراهنمائی پرچم به‌آمیغها راه یافته اند

من یکی‌ازدهاتی‌های بخش ارونق تبریز (دیزج خلیلی) وازیکخوانواده ملائی میباشم ولی شغل کنونی‌مان کشاورزی میباشد اززمان دانش‌آموزی یکی از خوانندگان کتابهای رمان و شعر بودم . آنانکه با کشاورزی سروکار دارند میدانند که‌این کار باافزارهائیکه امروزه ما دهاتی هادر دست رس داریم چه دشواریها و چه زحمات توان فرسائی دارد باوجوداین همه زحمات شب هاراهم بجای آسایش بخواندن رمان ووومیگذراندم

این کتابها باندازه در من اثر کرده بود که میان آمیغها و پندار ها گیج وسرگردان مانده بودم و هرچه دربارهٔ گرفتاری های امروزی مان فکر میکردم چارهٔ بنظرم نمیرسید باین جهت ریشهٔ امیدم بریده و فروغ آمیغ ازدلم رخت بربسته به جهان و جهانیان بدبین شده بودم .

سپاس خدایرا پس از آنکه باپرچم آشنا شده وچند شماره از آنرا بسا اندیشه خواندم مانند تشنهٔ که بسرچشمه برسد من نیز به آمیغها رسیدم و معنی دین و دانش و زندگانی در جهان را دانستم اکنون با یك دلی شاد و خاطر آسوده همان کتابهای خانمان برانداز را بیك گوشه تاریکی انداخته ودرانتظار روز فرخنده جشن کتابسوزان میباشم و درخود یك نیرویی حس میکنم که به‌نبرد کردن باخرافات وا دارم میکند باینکه در میان یك توده مردمان بیسواد واقع شده‌ام و به انگیزه همین بیسوادی موانع بزرگی پیش پای مان است .

ولی بیاری آفریدگار و بیاری نیروئی که بهمگان ارزانی داشته (خرد) و این نیرو باراهنمائی پیشوای آزادگان (آقای کسروی) بیش از همه درآزادگان بتکان آمده و روز بروز بر شماره پاکدلان و پاکدرونان افزوده میشود جای شگفت نیست هرچه زودتر این موانع را ازمیان برداشته و برمشکلات بزرگتر ازاین چیره گردیم .

این است میگویم کسانیکه ازپرچم آگاهی ندارند و یابگفته یك مشت خائنان فرومایه و پست درون گوش داده اند هزاران فرسنك از آمیغها دورند وراهی پیدا نتوانند جزپرچم اینك بسپاس نیکیهائی که دارنده پرچم بعالم‌بشریت بویژه به‌ایران وایرانیان نموده‌اند بابای هرایرانی میهن پرست‌است که باکوشش و همراهی از زحمات ایشان قدردانی وسپاسگزاری نموده گامی فراتر نهد من نیزبنوبه خود باین کوشش وهمراهی برخاسته ام وازخدای پاك‌فیروزی‌خواستارم .

شبستر - دیزج خلیلی . محمد باقر حسین پور

خرده‌گیری وپاسخ آن

آقای اسماعیل منصوری از شاپور می نویسد :

« برخی از دوستان دیرین شما گله میکنند که آقای کسروی در گذشته در باره بیرون آمدن‌آدمی‌ازبوزینه مخالف داروین و پیروان او بوده . درصفحه ۶۳ کتاب راه رستگاری نوشته اند : « اینکه میگویند آدمی از بوزینه برخاسته نه درست است آدمی کجا بوزینه کجاست » . ولی در این نزدیکیها برخواستن آدمی را از بوزینه درصفحه ۱۸ در کتاب خدا با ماست پذیرفته‌اید . چنانکه مینویسید : « بلکه همچنین است داستان آدمی که بگفتهٔ آنان‌ازبوزینه یا از یك جانور بالاتری پیدا گردیده . اینها چیز هایی است که دانشمندان میگویند ما چون ایرادی نمیداریم پذیرفته‌ایم » . خواهشمندم چگونگی را روشن گردانید .

میگوییم : آن دو نوشته باهم ناسازا دیده میشود ولی ناسازا نیست : نوشته دوم که درکتاب « خدا باماست » آمده ، خود شرح نوشته یکم (نوشته کتاب راه رستگاری) میباشد . کسانیکه بنوشته های ما نیك آشنایند این بآنها پوشیده نخواهد ماند .

گفتگوی ما با پیروان فلسفه مادی برسرآنست که‌آنان آدمی راازرشته دیگر جانوران گرفته می پندارند که همچون‌آنها نیکی پذیر نیست وباید همچون آنها با نبرد و کشاکش زندگی کند ، و از دلیلهایی که باین گفته خود می آورند آنست که آدمی از بوزینه برخاسته چنانکه بوزینه از لیمور (۱) برخاسته است . بگفته آنان جدایی در میانه بوزینه وآدمی بهمان اندازه است که جدایی میانه لیمور و بوزینه . باینمعنی که آدمی اندك برتری به بوزینه میدارد چنانکه بوزینه اندك برتری بلیمور داشته است . بگفته آنان آدمی از همان‌زنجیره جانورانست و چه درگوهر وسرشت وچه درساختمان همچون‌آنان می باشد ، چیزیکه هست سرزنجیره است واندك برتری بآنها میدارد .

اینها گفته مادیانست وما این را نپذیرفته می‌گوییم آدمی ماننده جانوران نیست . زیرا این نیکی پذیر است و نیازی بزیستن ازروی نبرد و کشاکش نمی

---

(۱) جانوریست پست تر از بوزینه که درجنگلهای آفریکا بسیار یافت شود .

دارد . چه این گذشته از گوهر تن و جان که همه جانوران دارند دارای گوهر روانست که بیکبار جداست .

اینست زمینه گفتگو . در کتاب راه‌رستگاری گفته شده : «آدمی اگر از جنس جانورانست باآنان یکی نیست . این نه درست است که آدمی از بوزینه بر خاسته . آدمی کجا و بوزینه کجا !!.. »

دراینجا چون جایش نبوده همه سخن گفته نشده وجمله‌"ها کوتاه افتاده . بایستی شرح داده شود که ایراد مابگفته داروین یا دیگران نه‌درزمینه برخاستن‌از بوزینه یا بر نخاستن از آن می‌باشد . ما جدایی نمیگزاریم میانه آنکه آدمی از بوزینه بر خاسته یاخود جداگانه پیدایش یافته باشد این هنایشی در زمینه خواست ماندارد . ایراد ما بآنست که آدمی را باجانوران یکسان گیرند و نیکی پذیرش ندانند . ما می‌گوییم : آدمی چه‌از بوزینه برخاسته و چه خود جداگانه پیدایش یافته است با بوزینه و دیگر جانوران یکی نیست . زیرا در این‌دستگاه روان و خرد هست که درجانوران هیچ نیست . می گوییم : این نیکی پذیراست‌و درزندگانی ناچار از نبرد و کشاکش نیست . می‌گوییم این ندرستست که جدایی میانه بوزینه و آدمی باندازه جدایی میانه لیمور و بوزینه می‌باشد . جدایی آدمی از بوزینه از روی گوهرروان میباشد که آدمی میدارد و بوزینه نمیدارد و در میان لیمورو بوزینه چنین جدایی هرگز نیست

اگر خواستیمی همه گوشه‌ها و کناره های سخن‌را روشن گردانیم بایستی این شرح را نیزبنویسیم .ولی چون در آنجا اینرانمیخواستیم بدوسه جمله کوتاهی بس کرده شده . اینکه نوشته‌ایم : « نه درست است که آدمی از بوزینه بر خاسته » خواستمان این بوده که برخاستن آدمی را از بوزینه بدانسان که گفته داروین ودیگرانست نپذیریم ، ولی‌جمله کوتاه آورد شده .

لیکن در کتاب «خدابا ماست» چون‌خواسته‌ایم بسخن رویه دانش دهیم (چنانکه برداشت آن کتاب همینست) از اینرو زمینه را با همه گوشه و کنارش نوشته ایم .

درنوشتن پیمان وپرچم و یا در کتابها این‌بسیار رخ داده که یك سخن را در اینجا بکوتاهی نوشته در جای دیگری بکشادی آورده‌ایم . شوند این کارآنست که ما از روزیکه بکوشش برخاسته ایم همیشه با کسانی در کشاکش و گفتگو بوده‌ایم ، و در کشاکش تنها آنروی سخن که زمینه کشاکشست بدیدهٔ گرفته شود ، و بدیگر گوشه ها و کنار ها پرداخته نگردد . اینست برای‌اینکه

یك گفتاری نیك فهمیده شود باید بدیده گرفت که در برابر کدام دسته و یا در پاسخ کدام پرسش نوشته شده است .

از این گذشته این گفته ها و نوشته های ما ، اگر چه از دانشها جدا است ولی‌دراین‌باره با دانشهایکیست که‌برای خودنامگزاریها (اصطلاحات) می دارد ، و برای نیك فهمیدن یك زمینه‌ای باید بدیگر زمینه ها نیز پرداخت .

همچنین مانندهٔ دانشهاگفته های ما هر یکی پایه ای میدارد که نشدنیست آن گفته‌رادیگر گردانیم ودرهر کجا رنگ دیگری‌بآن دهیم . اینك برای‌روشنی سخن مثلی یادمیکنم :

درهمان جمله های کتاب «خدا باماست» که گفته میشود :« ماچون ایرادی نمیداریم پذیرفته‌ایم» بیگمان بسیاری‌ازخوانندگان خواستی را که ماز «پذیرفتن» داشته ایم نخواهند فهمید و آنرا بمعنی باور کردن و براست داشتن خواهند گرفت ، که اگرروزی راست نبودن‌آن‌روشن گردید بماایراد خواهندگرفت . در جاییکه چنین‌نیست واین سخن بستگی بیك‌سخن دیگری میدارد که پایه اینست . کسانیکه نوشته‌های‌مارانیك خوانده‌اندمیدانند که ماجدایی‌میانه دین‌ودانش گزارده می گوییم : چیزهایی هست که باید دانشها بآن پردازد و روشن گرداند و دین باید در آن باره پیروی کند و به چون و چرا نپردازد . آری اگر در جایی ، سخنی از دانشمندان بدین و راه آن بر خورد پیدا کرده در آنجا دین باید جلو ایشان را گیرد و با دلیلهای استواری (همسنك خود دانشها) لغزش آنانرا روشن گرداند .

همان داستان پیدایش آدمی و همبستگی او با جانوران بهترین مثل این موضوع است . دانشمندان که آدمی را برخاسته از بو زینه شمارده و با همان بوزینه و دیگر جانوران بیکرشته می کشند و اینرا نیز همچون جانوران نیکی پذیر نمیدانند ، بخش اخیر این آندیشه ایشان (که یکسان بودن آدمی با جانوران و نیکی پذیر نبودن او باشد) با دین و راه آن بر خورد پیدا کرده است . زیرا برداشت دین به برگزیدگی آدمی و نیکی پذیر بودن آنست . از اینروست که ما در این باره با دانشها بگفتگو پرداخته با دلیلهای استوار بیپا بودن این بخش از اندیشه‌های آنان را روشن‌گردانیده‌ایم .

اما در باره برخاستن آدمی از بوزینه چون این سخن برخوردی با دین ندارد و زیانی بکوششهای ما نخواهد رسانید ، و آدمی چه از بوزینه برخاسته باشد وچه بر نخواسته باشد بابوزینه یکی نیست و خود آفریده برگزیده جدایی

می باشد ، از اینرو در این باره بگفتگوی با دانشمندان نیازی نیست و ما پیروی از گفته های ایشان می کنیم . باینمعنی که بچون و چرا نمی پردازیم . پس معنی پذیرفتن «براست داشتن» نیست ، و از آنسوی اینسخنانی که ما دربارهٔ پیدایش آدمی گفته ایم و می گوییم از روی یک پایه ای میباشد که همیشه آنرا بدیده می گیریم . این یک مثل است و دردیگر جاها نیز چنین می باشد .

یاد آوری

آقای کسروی

در شماره ششم مجلهٔ پرچم صفحه آخر سطر دهم کلمه تسخیری را بمعنی کار بی مزد بکار برده بودید چون شما تا میتوانید واژه های پارسی را بجای واژه های عربی بکار میبرید ازاینجهت واژه بیگاری را بجای تسخیری و بیگار را بجای مسخر پیشنهاد میکنم . مثلا باید گفت وکالت بیگاری و وکیل بیگار برهان قاطع هم بیگاری را بهمین معنی دانسته است درخراسان این مثل مشهور است که بیگاری به از بی‌کاری است یعنی کار اگرچه بی مزد باشد به از بی‌کاری است درخراسان ده نشینان باید کار هائی بی مزد برای صاحب ده انجام دهند از قبیل آوردن بوته از بیابان برای سوخت مالک نام این گونه‌کارها را بیگاری میگویند ونیز در خراسان بای دادن بمعنی باختن و مفت از دست دادن است .

ایران خراسانی

پرچم : از این یاد آوری دوشیزه ایران بانو خشنود و سپاسمندیم . ولی باید درپیرامون کلمه سخن رانده این بدانیم که آیا یک واژه است و یا « بی » در سرآن پیشوند است و در اینحال آیا « گار » بچه معنی است . درجای دیگری ازاین زمینه سخن خواهیم راند .

گزارش جهان در نیمه دوم مرداد ماه ۱۳۲۲

۱ - دو پیش آمدمهم درایران - آغاز انتخابات - فرستادن دانشجو بکشور ترکیه .

یکم- آغاز انتخابات تهران انتخاب وکلاء که تقریبا از شانزده سال پیش تاکنون فرمایشی بوده ومردان آزاده درامر انتخابات مداخله نمیکردند در نتیجه تغییراتیکه دراوضاع کشور ایران رخ داد انتخاب وکلاء مجلس شورای ملی آزاد واینک انجمن نظارت انتخابات تهران برای دوره چهاردهم انتخاب وتشکیل شد

ساعت ۹ صبح سه شنبه ۳۰ مرداد ماه نماینده طبقات ششگانه اهالی تهران برای تعیین انجمن نظارت انتخابات چهاردهمین دوره تقنینیه باحضورآقای سروش فرماندار تهران دروزارت کشور تشکیل گردید .

پس از رسمی شدن جلسه وانتخاب آقای محمد صادق طباطبائی بریاست موقت برای انتخاب نه نفر کارمندان اصلی انجمن رای گرفته شده و آقایان زیر بکارمندی اصلی انجمن نظارت تهران انتخاب شدند :

۱ - آقای دکتر مرزبان ۲ - آقای محمد صادق طباطبائی ۳ - آقای الله یار صالح ۴ - آقای علی اصغر حکمت ۵ - آقای یوسف مشار ۶ - آقای جواد بوشهری ۷ - آقای هاشم وکیل ۸ - آقای حسن کاشانیان ۹ - آقای آیت‌الله زاده شیرازی .

سپس ۹ نفر آقایان زیر بکار مندی علی‌البدل انتخاب گردیدند :

آقایان علی آقایزدی - احمداشتری - ابوالقاسم فروهر - علی‌وکیلی دکتر رفیع امین - غلامحسین مولائی - خان باباصاحب جمع - محمد رضاخرازی حسین پرویز - درپایان آقای محمد صادق طباطبائی بریاست وآقای دکترمرزبان به نیابت رئیس انجمن نظارت انتخاب شدند .

دوم - فرستادن یکصد نفر دانشجو بکشور ترکیه

درنیمه دوم مرداد ازطرف دولت دوست وبرادرما ترکیه بدولت ایران آگهی داده شد که وزارت فرهنگ ترکیه برای پذیرفتن یکصد نفر دانشجوی ایرانی آماده است این درخواست بانهایت اشتیاق ومسرت پذیرفته شده وتاپایان مرداد صدها نفر از دانشجویان ایرانی چه درتهران وچه درتبریز نام نویسی کردند .

۲ - پیروزیهای درخشان متفقین - درنیمه‌دوم‌مرداد‌پیروزیهای چندی در نقاط مختلف جهان نصیب متفقین گردیده که مهمترین انها اشتغال‌تمام

جزیره سیسل وتصرف دوباره شهرخارکف است . گرچه سقوط شهر های اورل وبیلگرود درجبهه روسیه واشغال موندا درجزیرهٔنیو جرجیا (ازجزایر سلیمان) وتصرف جزیره کیسکا (از جزایرالئوسین) هر یك بتنهائی شایان اهمیت بوده ودر اوضاع نبردهای آینده تاثیر بسزائی خواهند داشت ولی تصرف نقاطمذکور دربرابرفتح سیسل و اشغال خارکف دردرجه دوممحسوبند . واینك ماچگونگی اشغال این دونقطه را اجمالا توضیح میدهیم :

اشغال تمام جزیره سیسیل : حمله متفقین که در بامداد روز شنبه ۱۸ تیرماه (۱۰ ژوئیه) بجزیره سیسیل آغازگشته ودر همان روز موفق به پیاده کردن نیرو در کناره های خاوری وجنوب این جزیره شده بودند پس از ۳۸ روز پیکارهای سخت وخونین بالاخره صبح روز ۲۵ مرداد (۱۸ اوت) نیروهای امریکائی پیش ازانگلیسیان بشهرمیسین آخرین نقطه‌این جزیره وارد و سربازان ایتالیا وآلمان وجزیره سیسیل را بکلی ترك کفتند . طبق اخباریکـه از منابع هردوطرف بدست ما رسیده ژنرال هوبه (یکی از ژنرالهای تانك آلمانی) که فرمانده نیروی مدافع محور درسیسیل بود تمام نفرات ومهماتیکه در دست داشت بخاك ایتالیا انتقال داده وخود آخرین کسی بوده که ازجـزیره سیسل بیرون رفته است ! .رادیوی انکارا این عقب‌نشینی وتخلیه رایکی از شاهکارهای جنك کنونی بشمار میآورد .

سقوط جزیره سیسیل وافتادن آن بدست متفقین از دونظر دارای اهمیت شایان است :

یکم — بعداز اشغال‌این جزیره تنگه سیسل (بین جزیره سیسل و تونس) بروی کشتی های متفقین باز شده وبرای رفت وآمد نیروی دریـائی انگلیس وامریکا از غرب بشرق مدیترانه‌یابالعکس مانعی نمیماند. وازاینرومسافت‌دریائی برای کشتی های انگلیس (ازجزایر بریتانیا تاکانال سوئز) از ۲۱۰۰۰ کیلومتر به ۴۸۰۰ کیلومتر تقلیل میباید واین مقدار صرفه جوئی ازوقت وصرفه جوئی از نفت وبنزین درموقع جنك نهایت اهمیت را دارد .

دوم — دولتهای متفق پس از اشغال سیسل‌ازمیدانهای هوائی این‌جزیره استفاده کرده وبرای بمباران شهرهای‌ایتالیا وآلمان‌ونقاط سوق‌الجیشی‌یو کسلاوی انجارا مبداء حملات خود قرار خواهند داد وچون نیروی هوائی متفقین برای انجام این منظور اجباری بگذشتن از روی دریا ندارند احتیاج به هواپیما های دریائی ودور پرواز نیز نخواهند داشت ومعلوم است که این موضوع هم در

مصرف بنزین بصرفه وبسود متفقین تمام خواهد شد .

۴ - اشغال دوباره خارکف - سپاهیان شوروی که‌از سه ستون (از شمال از شرق واز جنوب) بشهر خارکف حمله ور شده بودند پس از چندین روز جنگهای بسیار سخت وخونین جبهه آلمانهارا درشمال وجنوب‌شهر شکافته ودرروزهای ۲۰ و ۲۱ اوت دوشهر مهم « لبروین » و « لبدین» را متصرف شده شهر خارکف را دور زده روبسمت مرکز پولتاوا پیشروی نمودند چون خطر محاصره خارکف روزبروز شدت مییافت وخط رجعت سپاهیان آلمان ساعت بساعت تنك ترمیگردید فرماندهی نیروی آلمان از ترس اینکه پیش آمد استالین‌گراد تکرار نشود فرمان‌بازگشت به‌مدافعین خارکف صادر نموده وبامداد روز ۲۳ اوت شهر خارکف تخلیه وبوسیله سپاهیان سرخ اشغال‌گردید .

کارشناسان جنگی تاثیراشغال‌شهر خارکف‌را اجمالا چنین شرح میدهند :

سپاهیان شوروی پس از اشغال خارکف یکی از پایگاههای مهم لشگرکشی را برای حملات زمستانی‌بدست آورده اند ودرعین‌حال آلمانیها نیز یکی ازمهمترین تکیه‌گاه آرتشی خویش را در جنوب‌جبهه روس که درواقع آخرین خط مستحکم دفاعی طبیعی بوده از دست داده اند . فرماندهی آرتش سرخ باهمان نقشه ایکه شهراستالین‌گراد را مستخلص نمود خارکف را ازدست آلمانها بازپس گرفت . یعنی عوض اینکه از روبرو وبخط مستقیم حمله نماید ازشمـال وجنوب خارکف بنای پیش روی گذاشته ومدافعین خارکف را بخطرمحاصره شدن دچار ساختند .

پس از اشغال خارکف مارشال‌استالین فرمانده کل نیروی شوروی فرمانی خطاب‌بفرماندهان آرتشهـای سرخ‌صادر کرده وازلشگرهاییکه در تسخیر خارکف شرکت داشتند تمجید وقدردانی نموده ودر شهر مسکـو از دویست و بیست و چهار توپ بیست فقره شلیك بعمل آمده .

بعد از آنکه خارکف یعنی دروازه‌اوکرانی بدست سپاهیان شوروی افتاد شهر تاریخی پولتاوا بمحاصره افتاد و روز بروز احتمـال سقوط این بیشترمیشود واگر این شهر نیز بدست نیروی شوروی بیفتد اوضاع نیروی آلمان که درشبه جزیره کریمه متمرکز هستند بوخامت خواهد گرائید .

۵ - انجمن کبك - آقایان چرچیل وروز ولت دو زمامدار دول متفق که شهر کبك (یکی از شهرهای کانادا) را مرکز ملاقات خود تعیین کرده بودند هریك باجمعی ازکارشناسان جنگی وسیاسی درشهر مذکور حضور یافته وروز چهارشنبه ۱۹ مرداد (۱۱ اوت) انجمن کبك رسما تشکیل گردید .

مدت مذاکرات این انجمن ده روز بطول انجامید ودر ضمن ایدن وزیر خارجه وسر الکساندر مدیر وزارت خارجه، انگلیس و «برندن براکن» وزیر اطلاعات بریتانیا از یك طرف وآقایان «کردل‌هول» و «جمزدن» کارشناس امور سیاسی وزارت خارجه امریکا ازطرف دیگر بکارمندان انجمن کبك علاوه شده وبمذاکرات آن اشتراك نمودند .

درپایان اعلامیه مشترکی ازطرف روزولت وچرچیل انتشار یافت که بتفصیل آن بشرح زیر خلاصه میشود :

«انجمن لشگری انگلیس وآمریکا که در یازدهم اوت در کبك برپا شده بود کار خود را بپایان رسانید اوضاع تمام میدانهای جنگ بررسی ومورد توجه قرار گرفت برای حرکات آینده نیروهای دریائی - زمینی وهوائی تدابیر لازمه اتخاذ ونقشه های مشترك ترسیم گردید . تصمیم براین گرفته شد که جنگ بر علیه ژاپون و یاری در باره چین شدت یافته و بیشتر گردد درباره جنبهای سیاسی نیز توافق کامل حاصل گشت ونیز تصمیم گرفته شد پیش ازپایان سال‌جاری انجمن دیگری بین کارشناسان دولت انگلیس وامریکا علاوه برملاقاتهای سه گانه ای که ممکن است با اولیای شوروی دست دهد تشکیل گردد . درباره تدابیری که برای ادامه جنگ برعلیه آلمان و ایتالیا گرفته شده گذارشهای مبسوط و مشروحی بدولت شوروی داده خواهد شد »

پس از پایان انجمن کبك کارشنان امور سیاسی پیش بینی میکنند که ایدن وزیر خارجه انگلیس باتفاق یکنفر ازکارشناسان سیاسی امریکا بمسکو رفته و زمامدار دولت اتحاد جماهیر شوروی را از نتیجه مذاکرات انجمن کبك مستحضر سازد .

۶-جنگهای خاوردور - ژاپنیها که درآغاز حمله خود برعلیه آمریکا بخش مهمی از جزیر الئوسین را اشغال کرده بودند درنتیجه حمله های متقابل آمریکائیان جزایر مزبور رایکی پس ازدیگری ازدست دادند جزیره کیسکا که آخرین نقطه از مجمع الجزایر الئوسین در دست ژاپونیان بود روز یکشنبه ۲۳ مرداد (۱۵ اوت) بدست سربازان آمریکا افتاد و با تصرف این جزیره تمام مجمع الجزایر نامبرده از وجود سربازان ژاپون پاك گردید .

بهای کتابها افزوده خواهد شد

چون دراین دوماه اخیر بمزد کارگران و چاپ افزوده شده ما نیز ناچاریم بهای کتابها بیفزاییم و اینك بشرح پایین بهای کتابها بازنموده میشود :

تاریخ مشروطه بخش دوم	۷۰ ریال
ورجاوند بنیاد	۱۸ «
درپیرامون اسلام	۶ «
درپیرامون رمان	۶ «
حافظ چه می گوید ؟	۴ «
خدا با ماست	۴ «
دانستنیها وآموختنیها	۴ «

دفتر پرچم

دفتر روزنامه ستاره

درشماره ۱۵۸۶ مورخ ۱۸ر۵ر۲۲ آن نامه ملی تلگرافی در باره تبعید چند تن ازبازرگانان خوزستان چاپ شده بود که درمیان نامهای امضا کنندگان آن نام من هم دیده میشد .

من از تهیه وتنظیم چنین نوشته‌ای هیچگونه آگاهی ندارم وبااظهار نفرت از چنین کار زشتی میگویم همگی مردم خوزستان میدانند که من از پاك دینان هستم و بازرگانی بصورت امروزه و پرداختن بآنرا گناه بزرك میدانم تاچه رسد بآنکه کلمه های تجارت واقتصاد وشرکت واینگونه اصطلاحات را که امروز جز معنی فریب آمیزی ندارد عنوان ساخته از اینگونه کسان که مسئول بالا رفتن نرخها ازراه سفته بازی ودست بدست گردانیدن کالا هایند هوا خواهی کنم !!

خواهشمندم برای رفع اشتباه دستور دهید این یادداشت درآن نامه ملی چاپ گردد .

محمد علی امام بازرس گمرك اهواز

پرچم : چون روزنامه ستاره این شرح را بچاپ نرسانیده ما آنرا در اینجا بچاپ رسانیدیم .

درپیرامون بهای «ورجاوند بنیاد»

در ماه اسفند گذشته که بچاپ شماره های ویژه پرچم آغاز میگردیم نخست میخواستیم کتاب ورجاوند بنیاد را تکه بتکه همراه آن شماره ها بیرون دهیم وبهای سالانه را برای مهنامه وکتاب ۱۵۰ ریال (برای کمچیزان ۱۴۰ ریال) بدیده گرفتیم . سپس گفتیم بهتر است کتاب را جداگانه چاپ کرده، در دوبخش جداگانه برای خواستاران بفرستیم . این بود همین اندیشه را برویه آگهی نوشته گفتیم درپشت جلد بچاپ رسد . سپس گفته شد بهتر است کتاب یکباره جدا باشد که زمانیکه از چاپ درآمد هرکسی از خواستاران مهنامه یا از دیگران خواست با بهایش فروخته شود ، وبهای سالانه پرچم ۱۴۰ ریال باشد (برای کمچیزان ۱۰۰ ریال) .

این پیشنهاد پذیرفته شد و بایستی آن آگهی که برای چاپ درپشت جلد داده شده بود دیگر بچاپ نرسد و بهای سالانه مهنامه درهمه جا ۱۴۰ ریال نوشته شود . ولی چون رشته کار های اداره پرچم درآن روزها در دست کسی میبود که ما در کار های اداره جز گیجی ازو نمیدیدیم و سپس دانستیم در دزدی و دغلکاری بسیار هوشیار بوده بجای چاپ نکردن آن آگهی تنها بتغییر ارقام پول بس کرده ، که ۱۵۰ ریال را ۱۴۰ ریال گردانیده ، و این آگهی غلط را که در صفحه دوم روجلدی به چاپ رسانیده است در صفحه سوم باز در همه جا بهای سالانه را ۱۵۰ ریال نشان داده وناسازگاری این را با صفحه پیش نفهمیده است .

از اینرو پس از بیرون آمدن آن شماره یکم کسانی بهای سالانه را ۱۵۰ریال و کسانی ۱۴۰ ریال پرداخته اند ، و اکنون راست داستان آنست که کسانیکه ۱۵۰ ریال پرداخته اند باید بنیاد راباآنان بیبهاداد ، وکسانیکه ۱۴۰ ریال پرداختهاند باید بهایش را گرفت .

نکتهای را که باید در اینجا یادکنیم آنست که ما کتابهایی را که بچاپ می رسانیم درپایان کار تنها پول کاغذ و مزد چاپ و اجاره چاپخانه واینگونه در رفتها را حساب کرده بهر بهایی که بسر آمده می فروشیم . گذشته ازآنکه سودی بدیده نمی گیریم دررفت اداری نیز بسیار کم بحساب میآوریم . زیرا از روزیکه دفتر پیشین را بهم زدهایم کارهای راهبری اداره را سه تن ازجوانان - افتخار زاده و سروش و جوهریان - انجام داده اند بی آنکه مزدی بخواهند یا بپذیرند . اینست کتابهای ما ارزانتر از کتابهای دیگران بفروش میرسد . مهنامه را که ۲۴ شماره را ۱۴۰ ریال بها گزاردهایم درفروردین ماه بهای کاغذ و مزد چاپ ودررفتهای دیگر بدیدهگرفتهشده بود و اگر امروز حساب کنیم بیشتر از آن خواهد بود . با اینحال بهای مهنامه افزوده نخواهد شد . ولی بکتاب ها باید افزوده شود .

آگهی بخوانندگان تبریز

شب های پنجشنبه در کانون آزادگان تبریز سخنرانیها میشود وحضور درآنجا برای همگی آزاد است .